

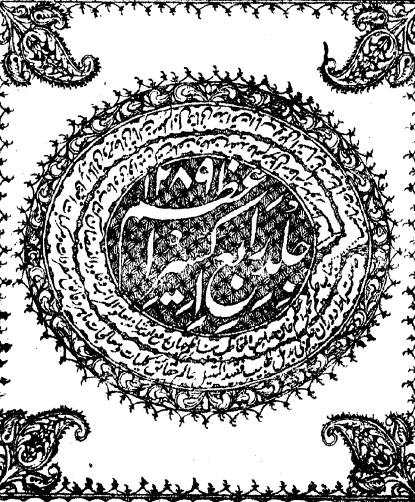
UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232276

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

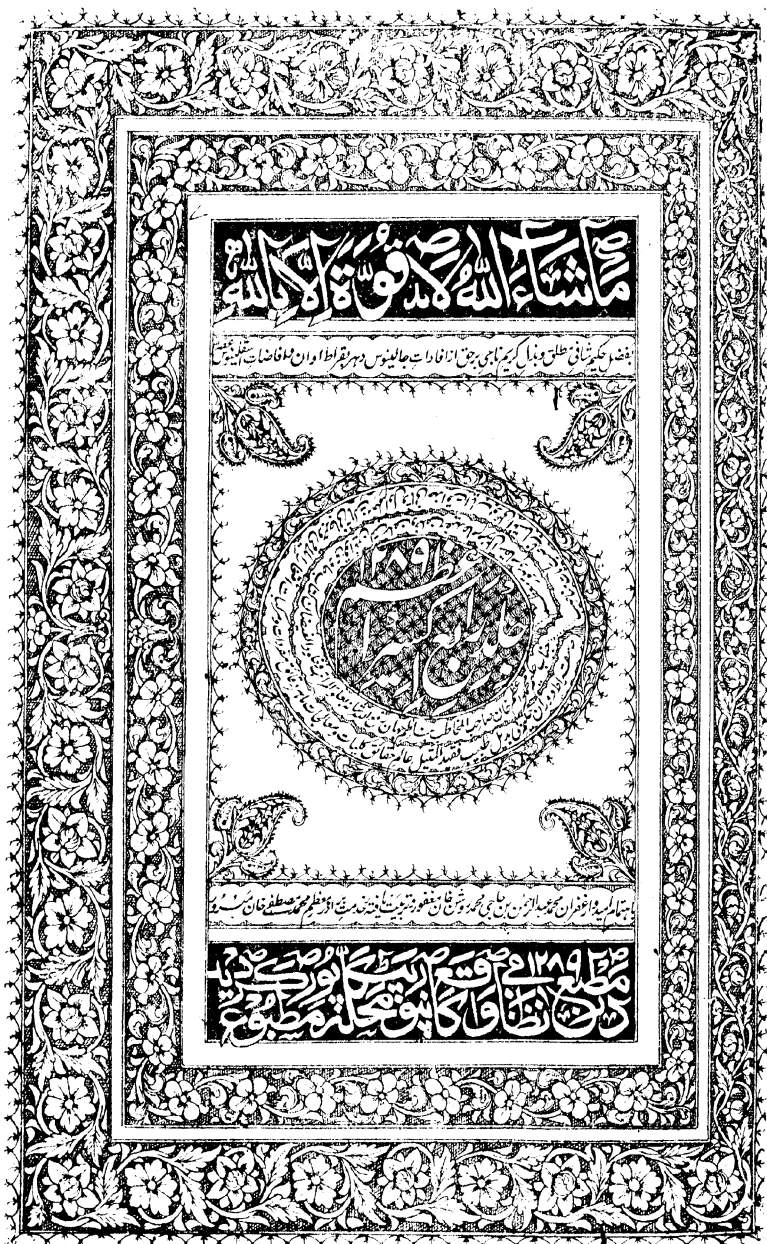
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible][illegible]



برو غن کا دوازده درم است کرده یک نیم ظل مساوی شکریا الماشا صدقه بقوام آورده باشند شرکاء که سود بر همچون عشبیه که اوجاع مفاسد علل اعضا است
و جمیع اعضا را دو مایه را نماند است عشبیه برنی است و درشت درم و اچینی سوختن را هر یک شقال شقال بود بندگی اندر جو صعلی زعفران را قرقوا
هر واحد شقال جدا جدا قافله صفدا و کبار و قفل و خولجانی که کسب فیصلی مایه درن الطیب و سانی که با در لفظن و بن سفید یعنی سیاسه بود و قفل و کبر
دور درم و شش شک فالخرج واحد یک درم و یک طلا و عروق فقره است عدد نصف عشبیه و آورده در لیل که بگوشتانند تا جادرم باز صاف شود
نصف اتی با باد و در کلاحت با سنجیدان صفت صفت قرقوا یک درم و یک طلا و عروق فقره است عدد نصف عشبیه و آورده در لیل که بگوشتانند تا جادرم باز صاف شود
و عشبیه است و درشت تو را همچون چوبچینی که با لایع یکیم علی که بر تنقیه نافع در و عا اصل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
صعلی عرق زعفران هر یک نیم تو را اچینی سنبال الطیب سوختن شش و سانی شش و قفل و لیل کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
زیر سیاه و سیون خولجانی چوب اوجامین هر یک که تو را شک یک تو را اصل سنجید و اگر کشید بیشتر سنبال باشد و از انداز خود اگر آن در شقال
اقوال فاضله صفت نقیاس در نوشته کراولی طبعی غم شست و در یک پوست سیاه که با لایع اصل السوس میباش و جود الفی هر یک که داشت که شمام کوله
نوشانیده که نماند چار روز و نوار تا حدی سهل شود و الا در منفع و در اصل السوس سیون از هر یک پنج مایه سوختن شش و سانی شش و قفل و لیل کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
هر یک بخت مایه قطره یون و دقیق صفت قرقوا یک که ساندن اچینی زرد چوب و عروق فقره است عدد نصف عشبیه و آورده در لیل که بگوشتانند تا جادرم باز صاف شود
نان باشد و با یی مرغ و دهنده و چار جود اگر کراولی منفع و در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
طبیعی و الا جاست حصول منفع شست اصل چار و در و درن و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
تا حصول منفع پس تقیه نمایند و در کراولی صاحب حاوی باید نیز جهت تقیه ستوده است و در نجات تقیه نمایند و در کراولی تقیه نمایند و در کراولی تقیه نمایند
میان سلامت میداده باشد و جهت تحلیل این چار و در و درن و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
در و درن ای گرم مانند روغن و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
این با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
بوزیدان و این هر یک که چار و در و درن و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
صاف نموده روغن و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
ما را لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
چار تو را در و درن و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
نه مایه آینه است و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
یکین با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
مسلم در مایه تقیه ای غنی بدان حال شد و پس همچون سوختن که با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
نشانده و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
و اکیم که یک مایه و صفوات یکبار بر نصف صفت همچون چوبچینی است و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
و قرقوا سوختن شش و سانی شش و قفل و لیل کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
تمام از کوه بنده پس جود و در و درن و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی
طبع جانین تا سالی ظل با نسیب یک نیم سنبال الطیب که کل مرغ و در و درن و با لایع کفکل که در قافل با در و درن ضعف توئی کسل و حسن که گت است چوب پیستی

فصل

علاج اوجاع مفاصل مرکب

[illegible]

علاج حمی یوم غذائیہ و دوائیہ

علاج حمی یوم زکامیہ ونزلیہ

علاج جمعی بومز جیسریہ

و بشکین سکن نشود و گاهی در بعضی سری غایت احساس کند و گاهی کند که در درشت و گرم نشود و گاهی چنانی است که نباید که بهر دو یا یک فصل اعضا و اعضاء
بسیار شوند یا ترشح انسان و گاهی آن آواز از ناله شنیده میشود و گاهی انسان از اجزای بدن زمین و مانند سبب غلظت و اندام بعضی را ضبط مینماید پس نافع و مضر
از دو وجه باشد یکی حرکت ارتقا و دیه و دیگر برود یا بهیچا معصیت و سهولت و سخت و بطوری نافع سبب است که او انقباض وقت و غلظت را در بدن پس آنجا که او
غلیظ را در باریق با ریا عاری بود و او فقه باشد نافع لغایت قوی افتد و بالعکس اگر او را در موزن و گرم بود چنانچه در غلظت نافع را در باریق باشد
لیکن به جهت آنکه شد و اگر او غلیظ را در موزن بود چنانچه در موزن نافع را در باریق باشد و گاهی برود قوی باشد و او نافع قوی بود در مثل حیات مطنه
و مریح و بیشتر عدم را در موزان و ضعف قوت و دفع غلظتها باشد و از اسباب است که او در شدت دفع قوت و دفع غلظتها است که از خوردن دفع موزی نماید
لذا از این سبب نافع قوی تر باشد نافع شدید و مفردا و در همچنین هر قدر که سبب لزه و از لایق تر باشد لزه شدید تر باشد و خون در حالت لزه
در بعضی فرمود و سبب فراشا و در لزه بقول جرجانی و شیخ نجف گوشت یکی تری و موزن شد غلظت که غلظتها کند و موزن لزه و موزن قوت و ضعف
حرارت غریزی است و سردی بر او حاکم سردی غلظت و آن بطم و سودا است و همچنین هر قدر که حرارت باطنی از این که سبب سردی او را از سبب آنکه او را باطنی باشد و قوی
میان آنکه سبب فراشا و لزه تری و موزن شد غلظت باشد و آنکه سبب سردی غلظت باشد است که اگر سبب تری و موزن غلظت باشد بسیار آنکه سردی
نمی یابد پس از آنکه سوزن اندام اعضا و از این شد و اگر دست بر آن گذارد گرم باشد و سبب گرمی باطنی شد غلظت و اگر سبب سردی غلظت باشد بلان
که در آن در میان برت نماید و اگر دست بر آن نهند گرم نباشد و قوی میان نافع و قشره است که قشره زیاد و از این نباشد که باطنی بر او
همی یابد و باطنی گرم باشد و حرکات غیر از این در بدن اندامها در بر موزن و لزه اندامها چنانچه نافع خالی نباشد از آنکه یا اعضا و اعضاء و در لزه که
بسیار و توان داشت و جمله اعضا را چنان بر لزه که نهند که استخوانها از هم کشاده میشود و باطنی از میان برود و مقدار قوت است یعنی نافع تری
قویست چنانچه قشره نافع ضعیف است و سبب احساس لزه در وقت تب و عدم او را که آن بر وقت با وجود لزه و در وقت باقی نماند پس هرگاه
آنست که هرگاه غلظت با ریا در بدن ساکن بود عضو که غلظت انداخت باوی الفت که در و محال است آن عادت که در آن نفعی گردد و حاصل
حرارت تیرد است و آنکه از ریا که سوزن خارج حاصل از آن غلظت در آن عضو مستوی شده بخوبی مزاج اصلی را باطل کرده و مقاومت باقی نماند پس هرگاه
اختلال حرکت در او و منفرد و اگر لزه که در او خواب بسیار باشد یا آنکه سبب از اسباب مثل حرارت مفرد یا غیر آن نفعی گردد از آنکه عضو که غلظت را نافع است
و احساس حرارت تیرد است که سبب سوزن خارج مختلف خود نماید و انسان از حرکت او و در او را اعضا و عضلات بلز و چنانکه از رنج و کرم یا در
بر جلد او لزه سبب آنکه سوزن خارج مختلف بر آن مستوی گردد و الواف شود پس از نیت ساکن گردد و اعضا از حرکت بایستد و باست که نافع
عارض میشود از نافع رجا چنانچه منتشر در بدن و نمودی چنانکه در و گاه او را در میا باشد و قوت آن مانند قوت نافع قوی می باشد و او را که او را
اعیان بقوت خود مینماید لزه بکثرت خود بر نافع پس از آنکه نفعی گردد و نمودی چنانکه در و گاهی بر نافع عارض میگردد و بر نافع قوت
حرارت سبب غذا و مانند آن چنانچه در طبیعت بسوی داخل و غور حرارت واجب کند مثل درم باطنی و نافع در مریح است که آن مقدم میباشد که
غلط خام او را بسوی عضلات میریزد و آن بهر دقت نمود نسبت بعضی است نمود نیست بعد چون بصفوت شروع کرد و گرمی ابتدای نماید پس برودت
محسوس میگردد و گاهی لزه در مریح است که سبب لزه غلظت و قوت دفع قوت و دفع غلظتها چنانچه لزه میکند انسان از رنج و کرم یا در
بر جلد او و خصوصاً چون آب شود باشد و گاهی اولی شای لانه سبب که سخت حرارت غریزی بسوی باطنی میشود پس سردی مستوی میگردد و نافع حاکم سردی
میباشد که یا که سردی مثل بظلم بر بدن بود و لانه حاکم غشای باطنی باشد و گاهی لزه سبب که سخت حرارت بسوی باطنی میباشد چنانچه در او را
بنا بر طبیعت بسوی آن رخ خون در مریح اصلاح آن بر نافع سردی و در لانه سبب که لزه و سردی باطنی و نافع و قشره
و البته سبب که در مریح است که لانه و این در مریح است که حیات حقوقی باشد و لاله می نماید بر آنکه با صفا محبت بر او داخل از نافع خارج شده

لیکن اگر آنکس بالغی و در وقت جوانی نباشد و تابع اخفقت نبود و آلات میکران بر کاین قدر لرزه بسبب غلبه قوت نیست بلکه بسبب کثرت ماده موجب لرزه هست و قسمی از لرزه نسبت کدالات بنیادیه بیرون و آواست که تابع ضعف قوت و سقوط حرارت غریزی و نفس باشد و تقریر گفته که بمرگاه لرزه چند مرتبه در تپ نفیض مغفاره بر بریض ضعیف معاودت نماید این از علامات موتست و اما اسباب قشعره کمتر از اسباب لرزه میباشد اخطا کی گوید که گاهی بی نفیض حسب کثرت غلط کثرت می پذیرد و لهذا نافض عظیم میباشد و در صفر ضعیف بود و بین جهت اثر از قشعره میماند یعنی اکثر اخطا تقریر نموده اند و قوی بکس این گفته اند یعنی نافض صغری قوی تر میباشد بسبب حدت آن و کاندونی هر دو قول را جامع کرده و گفته اند نافض در صفر حادث و در زمان کوتاه تر میباشد و در یلغم بالکس پس صعوبت در صفر بحسب کیفیت و در یلغم بحسب کثرت بود و این قول نیکوست و اما نافض در صفر اولاً بقوت ابتدا می نماید و در ضعف تدریج میکند بسبب لطافت ماده و در هر دو غلطی دارد بکس این میباشد لایسا سودا بسبب کثرت تحمل در آخر می گامیکه لطیف می پذیرد و محسوس گوید که آنچه سزاوارست در دستن آن از لرزه نافض در سائر حیات نیست که در زمان ابتدا از پشت یکسند و در زمان ابتدا از اطراف دست و پائیناید فکده و بقل شیخ بهمان تیره و در او اندر بد و دست و تحتیات مشایخ مدقون غیظا بر میباشد و بساست که سبب تحول جمی غلط در اشیا میباشد پس بریض از پشت بخوانند پایای و کشیده دارند و احساس اشتیای و دشمنانند تا موضع غلط ظاهر شود و معلوم کرد که آیا در اینجا در دست یا در چون زبان محمود با خود خفت جمی سیاه گردد دلیل آنست که جمای و مدفون در بلنست و تراشیدن موی سر باعث کشنفت جلدان و عدم تحلیل آنچه میگرد در سینه بخارا مداخل گرفته استند آدمی نمیدانند ترش گوید کفصل جلیش شعر موجب کشنفت جلد نمیشود و لکن افتتاح مسام و تحمل آنچه که بحسب در سر باشد واجب نمیکند غلظت گاهی با آن نهی صحت میشود دفعه و گاهی بدان تپ نیز خفت می پذیرد و موجب آن نیست که بعد جلیش شعر سر را بوی سر و بر سر پس باید که اختصاص آن بخلق شعر در سر و عدم پوشیدن سر بجا میباشد حکم شریف خان میگوید دیده ام که در اکثر از سترن موی سر بر من کش کرد و عدم نموده و آیتها و کس که مقتدا و حکم راس در هر دو سر روز بروز میگفتند که حیات با زایل میشود و تخفیف بین بد تراشیدن موی سر دنیا بد میشود و از بیت و خلق حاصل میگردد و هنگام آن که آن باشد که بر یسید ثبات بود و او را دانست که تران خلق راس بر حیات را بد آن چند روز نایز که یکدیگر متعلق

طریق تشخیص حیات غلطیه

بمرگاه در تپ حرارت قویتر از حرارت حمای یوم باشد و نفیض و بول شدید التیق بود و در نفیض و نفس اختلاف و تفاوت و حرکت انقباض سر می باشد و نفیض گاهی بطول و قوت و گاهی بصغر و ضعف اخفقت و قاروره بی نفیض و گاهی بدو غلیظ باشد و زمانه تریه تپ بطول بود و تشنگی و در درد و کثرت و ضعف و غیر رنگ بدن و زبان و ذائقه و زبان و یونیت اول از عرق و تری بدن اکثر خالی بود حمای غلطی باشد بعد از از بریض سوال کنند که تپ هر وقت میاید یا گاهی آید و گاهی میگذارد اگر گوید که همیشه میاید دانست که ماده آن و داخل عروق است پس نظر کنند که آن را که نمی رود چشم و انتفاخ و تمدد در گما و تریه بدن تشنگی و نفس کسل بدن بود و نفیض غلیظ تر قویست سرخ متواتر عرق کثرت از اختلاف و بول سرخ و غلیظ باشد و عرق نکند و گرمی و اکثر از عرقه و غب خالص باشد و در اکثر خلق و کام و لومات و لوزین و درم کند و با کثرت نفس خارش سینه و جالی چشم و جایگاه حجامت و فصد و سبات و عدم کلام و مسلمان شک بود و بغیر لرزه و قشعره ابتدا کرده باشد و سائر علامات غلبه خون باشد سوفوض باشد و این تپ و ملو نیست که زلفیان خون افتد و اگر این عرض شدت باشد و تپ کمتر از سوزن و مشابه تر بود و باطن و اگر و لیسب و ضیق و عظم و سرعت و قوت نفیض باشد و نفیض سخت مختلفه غیر منظم و بول حمرا می و کرد و بد بود و حمای غلیظه باشد و ماده آن غلیظ و داخل عروق است و اگر این عرض مذکور در پشت و خارش بینی و رسیدن در خواب سوزن غلظش و جلد کثرت خمیازه در دهان و کثرت تنوع و کرب و تشنگی و تشنگی شدید و در غیر آن از علامات جدی و حصه بود حمای جدی و حصه باشد و اگر یا تلخی در من و تشنگی شدید و غشیان و دنی با سسار ل

[illegible]

الآن تب برج نشود و عدد و نوبتهای او از هفت نوبت البت افزون باشد و نفعی نماند بر نظر بنشیند و عرق کثر از غیب خالصه گید و در سرگرمی بود و حده
زود که اگر نشود و کرب و کمال بیخود از غیب غلیظ و خفیف معده و در مری و دهن باز بود و بول غلیظ و رنگین گاهی بسبب خود داده و باغ کرمک یا سفید
باشد و بعضی در آخر نوبت مختلف بود لیکن در عظم و قوت چندان نباشد که در غیب خالصه بود و غیب نماند و داده این صفرا مخلوط بر طوبیت
پس اگر صفرا بر طوبیت غالب بود علامات او قریب به علامات غیب خالصه باشد و در قوت و شدت لرزه و کثرت عرق در زری بول و لرزه و نخی
و خشکی در سینه نشیند لیکن شدت این اعراض بنحی صده گزند و اگر طوبیت بر صفرا غالب باشد علامات او به علامات تب بلغمی قریب بود و اگر چه در
ماده را بر باشد در قوت و علامات نیز بهین بیان این دان باشد و اگر گوید که تب در روز و میان می آید و لرزه و سرما باشد و زنان نوبت آن
بست و چهار ساعت بود و باقی و کسب شدید و سردی قوی در سائر بدن و وجع در فاصل بعضی در ابتدای نوبت صغیر و بعضی تفاوت شدید و اشتها
باشد و در میان گرم گردد حرارت او غیر حاصل از عرق بود و مثل غیب بلکه فوق حرارت سواطیه بعضی سر و تن و تنگ گردد و در عظم نیز در یک بعضی
حمیم غیب صغیر تفاوت باشد و نشانی که بول و بول بدلی نفع و در ابتدا سفید مائل سبزی و خام بود و بعدا ابتدا حال او مختلف شود و رنگین گردد
و عرق بغلیاس تب بلغمی بسیار بود و بغلیاس صغیر ای بسیار بود و در وقت انحطاط حمی سردی قلیل تر از حمی غیب باشد و بول سیاه نشود و در وقت
انقباض آن بعضی بلغمی تفاوت و مختلف بول مختلف اللون غیر نفعی بود و حیات مختلفه و صلابت محلی بلغمی تب تقدم نماید و مزاج بعضی بار
یا بر سر کولت و فصل خریف و میو بار یا بر سر تقدم تناول غلیظ و سرد و شل و سرد و کثرت قنطیر و لحم و قریب تب کسود و در مزاج فراط و بر عرق
باشد و آن تب سوداویست که در کائنات خارج عروق متعفن گردد و این علامات و قنطیر که این تب از تعفن سودای بلغمی باشد اما هرگاه از تعفن
سودای طبیعی عارض شود پس اگر از احتراق بلغم باشد نوبتهای او دراز بود و اکثر عقبه غلیظه و عرق بلغمی در نوبت بلغمی است و لبیب اگر که بول سیاه
و غلیظ و آثار غلیظت مزاج بود و سردی بلغمی و قنطیر عظمی و کثرت خواب و آن که از مزاج بلغمی است میاید باشد و از احتراق خون بود و در علامات
غلیظه خون و شیرینی در مری سرخی بول و غلظان بود و در مزاج سردی و فصل گرم و عادت اشیای گرم بر آن و الا که در اکثره طبقه و میا غلظان
و سودای عارض شود و بعضی در مزاج غلیظ معواتر و نفع غلیظ شد و اشتها سخت و لرزه و سرما اندک و مری بدن بسیار باشد و اگر از احتراق صفرا بود و تب تعفن
و کثرت عرق و بعضی در مزاج عظمی و کرب و لبیب قنطیر و اضطراب بسیار باشد و با تشهر او در او تب که در نوبت تعفن و قنطیر در مری و در فصل
و مزاج و حیات بلغمی بر آن و الا که در اکثره حیات صفراوی افتد و اگر از احتراق سودا و بلغمی باشد علامات تعفن سودا و بلغمی که در کور شد
نفع و صلابت بعضی و کدورت قاروره بود و افکار و در خواب پریشان و وسوسه میبود و لاغری بدن و تیرگی رنگ و کثرت اشتها باشد و اگر
گوید که تب در زنی باید و کدورت مزاج معکوس باشد و آن تب سوداویست که کرب از مزاج و اگر گوید که تب در زنی پیشتر یا بعد از ماهه بر آن
می آید و آن علامات مزاج یافته شود و قنطیر یا سبب و حرارت باشد و اگر گوید که تب شب می آید و در مزاج بلغمی تب بلغمی باشد و اگر گوید
که تب بروز می آید و شب را میماند تب نهاری باشد و داده این تب و تب بلغمی باشد و اگر گوید که تب زوری و بلغمی تب نیست و علامات آن
مختلط بود حیات مختلفه باشد و اگر گوید که در باطن سردی و در ظاهر گرمی محسوس میگردد و علامات حمی بلغمی یافته شود و بول با قوام گرم حرارت از بول
تب بلغمی و بعضی بلغمی متفاوت بود و در اکثره حرارت زدن است که گاهی بسبب غلظ و قنطیر ماده است و بلغمی مزاج غلبه گردد و در نوبت او از جاست
تا بست و چهار ساعت بود و در اکثره قبل از نوبت تعفن شود و قنطیر یا سبب و حرارت باشد و اگر گوید که در باطن حرارت و در ظاهر سردی است و در اکثره تب
آید تب بلغمی یا باشد یا بلغمی بول خام و بعضی بلغمی و متفاوت باشد و تب نرم بود و نوبت بلغمی آید و در صفراوی بول بلغمی لازم باشد و در
غلبه اشتها و کدورت مزاج یا صفرا میاید و اگر وقت کدورت غشی حادث شود و غشی غلیظ باشد اگر بدو تب بلغمی بر زدن و کدورت باقی بر آن
و تب مزاج بود و رنگ مری صاحب او بر یک حال نماند اکثره رصاصی بود و گاهی زرد و گاهی مائل کبودی و سیاهی و گاهی سبزی چشمه می آید و اگر

عبودیت است بود و قوت به جان را به سبب شل کس نیست اما بیک شتابت خودده باشد و در سرهای پهلود و دفعه بدیدار که در تیرش باشد ماده آن با غلبه غلبه باشد
 خاک را بوی صفرا غلیظ مخلوط شود و او را اگر کشش بلغمی باشد اما سوزش احش و قی صفراوی و در کمر که از تیرک بصفرا برانگای می دهد و اگر دوره او
 در اکثر بوی و غلبه که با غلبه باشد و آن کشش شکی شدید و کرب و صلب و غم بود و در بدن عاریا پس از این حادثه شد و بدن بی حرکت گمانه شود و بوی صفرا
 استوار بود و در کمر و نوبت سقوط قوت و نبض بدیدار و در دست انگ مرین سیر سالها نماید ماده آن خلط خاصه می صفراوی کرانی با رنگاری باشد
 و اگر تب عام بود و غلبه کشش حادث شود و علامت و با ظاهری بود و ظاهر بر آن خست گرم نباشد و در بطن هنوز شش و میر کرب و حرارت قوت بود و با و
 عظم توان و تنگی نفس و بدبوی آن و شدت کشش و خشکی زبان باشد و گاهی با غشیان و سقوط اشتها و وجع خود و او غلط عمل و کرب شدید و غلبه بود
 و گاهی بی سوزش شک و سقوط قوت و اشتراک غشی و اختلاط عقل و سرد و شکم باشد و آن سرد و استرخای بدن و فتور و حرکات بود و گاهی با و
 بهوش اشق و احمرار عارض نموده گاه به سرعت ظاهر شود و صلبه خائب گردد و قروح حادث شود و در اکثر نبض متواتر صفرا بود و تب در اکثر شب باشد
 نماید و گاهی صاحب اورا حالتی مثل استسقا حادث گردد و اسهال مزای و غیره افتد و بزرگ و نرم و بزرگ و گاه سها و اکثر کشش کفک باشد و در آن
 اعضا و اختلاط گمانه نماید و بول مادی می سوداوی بود و اکثر صفرا با سودا یعنی براید و عرق بدیدار و تب با اعراض مذکوره بقوت آنها است و آن بخشی
 و سردی دست و پا و تشنج و کزاز و مودی گردد و جمعی وانی باشد و اگر تب تابع و درام بود و در ریاض و صفراوی باشد و آن عضو که ستر ستر
 اعضا بود و نبض در ابتدا صغیر و در انتها سریع و الانقباض باشد بعد عظیم و سریع و متواتر گردد و بحسب عضو و پادشاهی می منشاری یا مویجی گردد و غلبه
 و بصیبت و کسیت و بول در اکثر کمرنگ بود و سبب بیان ماده بسوی و دم می درمی باشد و اگر علامت مخصوصی بحسب بعضی یا بعضی مکرر یافته شود
 و هرگاه در تب از لرزه آید پس از غم گردد و چون چرخ کند و یار میماند تب هر وقت سرا و لرزه معادوت کند و از پس دوسلدزه یکبار عرق کند و ایضا بگر
 و تب از لرزه قوی باشد و مدت سرد ماندن دست و پا سخت و در اکثر تب مکرر باشد تب که نوبت تب یک روز در از تر و آهسته تر از تب بود و کور
 کوتاه تر است که تب باشد و اکثر کمبوت و دوسلدقه شیره ظاهر شود و گاهی بعضا گرم شوند و شیره هنوز ثابت باشد و ابتدای تب تیرانی شدید و با غلبه
 بود و آهسته مل باشد و هرگاه علامت کند که در آن گرم میشود و تب عنقریب با تها میرسد شیره معادوت کند و دهنهای او در اوقات جزئی و کله قبل و ششها
 حی بلغمی و سریع تر از آن بود و بلغمی تر از ششهای می صفراوی باشد و چون اختلاط طول بود و کمتر عرق خفته کند و در زسوم تب سنا بر روز اول در اکثر تب
 و چهارم مثل دوم و دقت باشد و در نبض عظم و سرعت و قوت از غلبه کمتر بود و در اضداد آن یعنی صفرا و بطو و تفاوت قلیله تر از تب بلغمی باشد و بول بلغمی
 و قی مختلط صفرا و بلغم و همچنین بر آن ششها غلب باشد و این تب که نسبت از ماده بلغم و صفرا پس از بلغم غالب بود و تها در از تر باشد و شیره ضعیفتر
 و قضا غلبه نبض قوی بود و او اطراف بیعت سردی قبول کند و در تیر گرم گردد و در ابتدا بیاض و خشکی لثانی قی صفرا و کرب و بول شدید البیاض خام و عرق کمتر
 و سن کوکی یا پیری مزاج با بلغم و چندی غایت بخورد و در بلغمی یا با بلغم فصل و بله و صناعت بار باشد و اگر صفرا غالب بود و تها کوتاه تر باشد و اطراف
 نزدیک گرم گردد و در خشکی قی صفراوی زیاد تر باشد و عرق بسیار کند و شیره بلزه مایل باشد و قوت تر بود و در زرد گردد و بول رنگین نباشد و سن شبانجام
 گرم و معادوت بخورد و بلغمی گرم و مانند آن افضل و بله حادث شد و اگر صفرا و بلغم هر دو برابر بود اعراض و لثانی نیز برابر بدیدار و شیره مرص نامرغاض
 و ندمتغی بغض باشد و چون ترکیب این تب انداز صفراوی و از بلغمی باشد و او است که اکثر اطبا با سبب ششها بلغمی مخصوص خودمانند از بلغمی
 باشد و گاهی بر و شیره در آن کمرنگند اما اگر در خارج عروق که آن صفراست در ششها غلبه گردد و در آن حرارت اشتها و شکم مع بر و اطراف کثرت نماید و نبض
 بسیار صغیر و متفاوت باشد تب که از بلغم صفراوی بود لرزه نباشد و تب با شیره مرص و نبض اعظم و در تب شدید تر باشد و اگر در دهم تر کسب یابند
 ناقص البته نبوده و غالباً مراد اعراض شود و کسب خست بلغمی و نبض با بلغمی که در دهم تر است از بلغمی در دهم تر است و سبب خلط صفرا و اکثر ششها

و غیر آن که در آغاز عارض کلی در طول شیخ از کس نیست و اندر وقت استغراق نگاهداری که باطل میگرداند و بیشتر مادمه مرض بهست یا در گرفت قوی داده مادمه مرض
باشد بیدار نکند یا مقدار حاجت بیرون آید بیکدر استغراق بیخ بیکدر و تا مرض باده نشود قوت ضعیف گردد و بسیار باشد که با غلبه بادش و قوت سخت
قوی نبود و طبیعت حاجت استغراق باشد پس قوی فعل او اندک باشد استغراق کند تا قوت دارد خلط غلیظ را بجا نهد و دفع کند و فعل او استغراق بسیار
بکند ضعیف نیارد و در وقت حال استغراق قوی مقدار اندک میداد و با سبب باید ساخت باری صفت تر بر نیمه در مقنونا یک سبب با صفت در مقنند باشد یا
ظاهر هر دو نیمه در مقنونا بسیار شود و اگر در این دو بسیار عمل سخت یا با بیشتر در روز و در جوار است و آنچه خلق بخامی بچگی مادمه در آن است غرض
قبلی از دفعش کند اگر در بدن خلط بسیار بیند و اخراج خلط و انقباض آبی مسمی عضوی شریف باشد و استغراق کند پیش از دفعش کند از هر آن که گشته باشد یا خلق
کثیر گردد و طبیعت را سبکی حاصل شود و مضایح باقی مسلک گردد و در استغراق که برتر شقیه بدین کند بعد از بردن علامات دفعش بیکدر و قوی بدین باشد اندک
مقدور در پنج خلط است که خلط قوی شود و از هر یک خلط صفراوی رقیق باشد که در آن بزرگترین حاجت نیست و این پنج خلط باطل است بهیم از پنج معلوم
که در پنج نیمه کار دارد استغراق که نخست استغراق مضیج یا بعد از استغراق در آن اگر در آن خلط بسیار و در خلط باشد چنانکه در آن خلط بسیار استغراق نکند
رو باشد طبیعت سبکی شود و علامت کشت اخلاط و بجان آنها نیست خلط در بدن بسیار از بجان میگیرد و در صاحب مقدار باشد و در حال طبیعت لایه
معوت از طبیعت قویان بطریق آن میکند پس اگر استغراق نکند و دفعی واجب کند و خلط کثیر گردد و ممکن باشد که از آن راضی تمام میدارد و آنچه عقل معین مادمه در
تست کثیر نگذاشتن استغراق بیخ کند و در بر قوی چیزی بدین که از عادت پس در نباشد و بیکسری آن بیکم و مانند آن قناعت کند و
مسلک پس مادمه دارد استغراق بسیار کند و اگر سبب دارد و عیاج حدیثی بود استغراق را در بول کند و آنچه بجان استغراق را در استغراق بسیار کند و مادمه در
که کارها موافق بود و اگر تسبیح رود یا غلبی دارد استغراق بخت باشد و علامات این بیلهما هر یک در دفعش گفته اند و آنچه عقل معین مادمه در
مسکن و فصل اول از آنست که بگوید اگر پس شایست و مشرب و عدل و فصل بیع یا از نفی استغراق عیاج حاجت آن باشد که در نفی یا غلبه و اگر پس طفلی یا بزرگ
و شکر گرد چوبان با جنونی و سودن یا سردی در چهره شامی و سفالت فصل یا تابستان یا زمستان باشد یا استغراق بادر از هر ضرورت باشد استغراق
اندک اندک دفعات و دفعش نماید و ایضا اندک تابستان مسلک و یا حدیثی فرایند و در ساعتی بفرایند که در آن با خواست و ضرورت غریزی قوی تر باشد و از دست راست
مسلک قوی تر فرایند و از دست چپ قوی تر باشد و وقت چاشنگاه یا نزدیک نیز فرایند که حرارت غریزی یا در تن برگزیده تر باشد و آنچه عقل معین مادمه در
آنست که نظر اندک از هر مرض عادت خوردن دوام مسلک داشته باشد و احتیاج با استغراق آن فتنه باید که استغراق پس بمقدار استیلاج یا احتیاج و قوت نماید
و اگر عادت آن داشته باشد و مسلک را در آن احتیاج کند و اگر عادت قوی گردان داشته باشد و عادت مسلک نباشد و اگر عادت مسلک خوردن داشته باشد و قوی بود
عادت نداشته استغراق را از جهت فرایند که عادت آن داشته باشد و همچنین استغراق بقصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر عیاج عادت فصد کردن داشته باشد
و حاجت بقصد و اخراج خون بقدر حاجت کند و اگر عادت آن نداشته باشد فصد کند که چنان که از عادت و اندک بیکسری و آن نماید تا بفرایند و طاعت طبیعت
صل شمی قوی کرده باشد اما در نیمه که در بیماری گرم بدن استغراق نکند اینست اگر عیاج چپ صفراوی باشد استغراق را بیکسری و در شریشت یا تابان
و در شریشت یا آب بلبل شریشت و اندک خواستند باید کرد و اگر با مقنونا حاجت نماید آن درین حال عمل کند و اگر جلاب یا در آنجا عمل کند و شریشت
و غرض از اینست که شریشت و حب غشیه باریخ اندرین با بن بود بختی که در مقنونا نیمه دانگ یا یک دانگ یا یک دانگ اگر عادت فرموده باشد مقنونا
مستوی کند و اگر در کباب یا در سبب یا آب بر عمل کند و بختی که در مقنونا نیمه دانگ یا یک دانگ یا یک دانگ اگر عادت فرموده باشد مقنونا
کردن قول شیخ کند شریشت و در حرارت بران سخت غالب باشد فتنه باید که استغراق در عیاج است و در آب کو آب گرمی بیکسری و در مقنونا
در آن عمل کند مسلک نام باشد و کسی را غلبه یا در مقنونا یا در آب سبب یا در آب بر عمل کند و اگر در بیماری یا در آب سبب یا در آب بر عمل کند و در مقنونا
در آب سبب یا در آب بر عمل کند و در مقنونا یا در آب سبب یا در آب بر عمل کند و در مقنونا یا در آب سبب یا در آب بر عمل کند و در مقنونا یا در آب سبب یا در آب بر عمل کند

و اگر عادت آن داشته باشد و مسلک را در آن احتیاج کند و اگر عادت قوی گردان داشته باشد و عادت مسلک نباشد و اگر عادت مسلک خوردن داشته باشد و قوی بود عادت نداشته استغراق را از جهت فرایند که عادت آن داشته باشد و همچنین استغراق بقصد نیز عادت نگاه باید داشت اگر عیاج عادت فصد کردن داشته باشد و حاجت بقصد و اخراج خون بقدر حاجت کند و اگر عادت آن نداشته باشد فصد کند که چنان که از عادت و اندک بیکسری و آن نماید تا بفرایند و طاعت طبیعت صل شمی قوی کرده باشد اما در نیمه که در بیماری گرم بدن استغراق نکند اینست اگر عیاج چپ صفراوی باشد استغراق را بیکسری و در شریشت یا تابان و در شریشت یا آب بلبل شریشت و اندک خواستند باید کرد و اگر با مقنونا حاجت نماید آن درین حال عمل کند و اگر جلاب یا در آنجا عمل کند و شریشت و غرض از اینست که شریشت و حب غشیه باریخ اندرین با بن بود بختی که در مقنونا نیمه دانگ یا یک دانگ یا یک دانگ اگر عادت فرموده باشد مقنونا مستوی کند و اگر در کباب یا در سبب یا آب بر عمل کند و بختی که در مقنونا نیمه دانگ یا یک دانگ یا یک دانگ اگر عادت فرموده باشد مقنونا کردند قول شیخ کند شریشت و در حرارت بران سخت غالب باشد فتنه باید که استغراق در عیاج است و در آب کو آب گرمی بیکسری و در مقنونا در آن عمل کند مسلک نام باشد و کسی را غلبه یا در مقنونا یا در آب سبب یا در آب بر عمل کند و اگر در بیماری یا در آب سبب یا در آب بر عمل کند و در مقنونا در آب سبب یا در آب بر عمل کند و در مقنونا یا در آب سبب یا در آب بر عمل کند و در مقنونا یا در آب سبب یا در آب بر عمل کند

بجست که اگر ضعیف القوه غشی را ایشان طهارتی کرد و نزدی بکمال کرد اگر سادت بخدا کند و اگر قوی اندزد و بول افتد و علامات ذلیل
طهارت کرد و از این بپای منی و فوف و قشیم و صوغ و بسات که غشی را ایشان قبل از نزول انداخت بخت الضعیف صفوی ملازم معده ایشان را بعضی
مردم کسبست که گوشت در بدن او بسیار باشد لیکن چون غذا از آن قطع کرد و ضعیف لا غشیه و قشیم منع غذا نبود و هر کسی که حرارت غریزی بود کمال
قوت و کثرت را ضعیف در کمال ضعف و قلت باشد برزگر غذا صفت و غذا و از ایشان کسبست که او را هم میرسد اگر چه در معده بسیار الضعیف صفا
و صفا بکشتار معده و صغور و آنچه ایشان از همان قبیل اندر مردم صبر بر ترک غذا و ایشان بکشتار معده می نمایند یا الضعیف و بسات
که محتاج میشود به آب و میخورد آب اندر آن کمال بلای قوت و نموده و بسات که احتیاج فی سبوت قبل از طعام ایشان را میشود و اکثر از
ایشان چون ضعیف میشوند قریب بپیشی میگردد و بیشتر شدت ضعف نیاید بلکه الضعیف صفا بکشتار معده می نمایند و چون کثیر مجرود آب بسیار
یا شرب مجرود آب بسیار نوشاند آن خلط صفا و بی قیامین و قوت ایشان کمال آید و چون بعضی از بول قانی طبعه شکری باشد و قوت ضعیف
و صعیان از این قبیل اند که هرگز نمی توانند کرد و اکمل بسیار صبر می نمایند و در قریب آنها خوانده و خصوصاً که سکن از اعضا و فراموشی نام
در دیوای سرد بسیار باشد که لطفاً می نمایند در امثال این مرضی از چه دیگر از که منع می نمایند از ایشان غذا را در اول امر و چون قریب آنها می نمایند
و حمل می کنند که قوت ساقط میشوند و در وقت غذا میخورند و ضرورت پس غذا می نمایند از دو دو و اگر ایشان غذا می نمایند از آن غذا و خلطی
از بطن غلیظ بودی حاضر میشود و ای این مرضیکه ایشان را اثرات خام و صفا و وی بسیار به سبب قلی عدم نفی هم صبر می نماید و قلی و حمل می کنند و بی
سکینه و مواوتها را ایشان را منقطع می سازد و تجارت ایشان کثرت می نمایند پس میشوید و نه و ای که در خارج جانشانند و زیاده و بی سبب
و تخلی می نمایند از مفر و غذا و عرشه میشود و لب زین ایشان اختلاج می کند بسبب جمع فم معده و نفوس ایشان مجرور می باشد بسبب قلی
معده و صغور و آنچه در مریض قلب ابن عباس گوید که تدریجاً در جمیع بایک کجسب طبعیت مرض کجسب قات او کجسب تدریجاً در
اوقات سالی و کجسب عادت مرض کجسب سینه کجسب میل اشتها و کجسب قات خواب و کجسب قلی سبب اما از آن زمان در مریض
اما کجسب طبعیت مرض چنان بود که چون حیات و غیره امراض بعضی از آن حاد و بعضی تمط و از می باشد و اصبحت که تدریجاً غذا صحت
مرض و قلی و آن روز بر آنکه امراض حاده را اقتضا است بعضی از آن در غایت حدت باشد و اکثر است که در روز دوم و سوم و چهارم و پنجم
گرد و بعضی از آن حاد با بقول مطلق است و اکثر است که در روز پنجم و ششم و نهم و دهم تا چهاردهم منقضی گردد و بعضی آن حادث کرد آن اطباء
و اکثر است که از چهاردهم تا بیستم تجاوز نکند و بعضی آن ازین هم بطی باشد پس اگر مرض در غایت حدت باشد باید که غذا در قیاس
لطافت بود مثل آب خالص مجرور بکلاب و یا جلاب و یا مار العسل و کجسب و اگر از آن قبیل باشد که در روز پنجم منقضی شود باید که
ما را الضعیف بشکر جلاب یا شربت میفش دهند و اگر از آن نوع باشد که در روز نهم تا چهاردهم منقضی گردد ما را الضعیف با فضل او دهند
یا ما را الضعیف در روز دومی و در مرتبه یا ما را الضعیف در اول روز و بعد نیز در هر دو که در این اسفانای بی اختیار آن و کجسب امر حاد است
می شود و در مریضی که آن کمتر و حدت ازین می باشد بدین غلیظتر ازین تدریجاً باشد و هر قدر که مرض در حدت شدید تر بود باید که غذا
لطیف تر باشد و هر قدر که مرض در از تر باشد غلیظ تر بود و اکثر بعضی امراض حاد ما را الضعیف رقیق بدین و آنچه در از آن باشد ما را الضعیف غلیظ
و ما را الضعیف شقیل آن و دهند و امراض مطا و لاش می غلبه خالصه می و ما را الضعیف رقیق و ما را لاش مطا و لایک اندر آن غلیظ غذا کنند
و لطیف نمایند و مقدار غذا را فرمایند تا آنکه مرض منتهی رسد پس هرگاه لطیف غذا در اول این مرض کنند از منقطع قوت نیز در منتهای مرض این باشد
و مریض را چنان قوت نباشد که بدان عفا و صحت مرض کند چون مرض قوی تر از منتهی باشد و از نهج می باید که لطیف غذا را تقلیل در امراض
مطاوله بکجام منتهی بود تا قوت بمقام صحت مرض از منتهی غنا شغلی گردد تا او را نهج می دهد و قوت را اندر و قدامت باشد و از نهج مریض را

استلای راس با فضل بحیث آنکه در اوقات اول قطع آن بسوی سر زدی کند و با وی اخلاط در آن قطع گردد و صاحبان حمیات ضعیفه چون قوت ایشان ضعیف باشد و علامات نفیض ظاهر بود از نوشیدن شراب مایه رقیق نفیض یا بنده جانی که گوید که شراب شیرین از بنده کاندیش غلیظ باشد سده آورد و خداوند بصفه آوی و در موی را سخت زیان دارد لیکن آنچه بطعم و قوام معتدل بود صاحب سرفه را سود دارد و مانند تنفس را پاک کند مگر غلط غلیظ و لزج را پاک نکند و از آن وقت منصفه و جالبه باید و بالعسل و سکنجبین معتدل و کشکال بنده این باب برای آنکه اگر بنده

معالجات حمیات حاره

شیخ میفرماید که آنچه در یافت از تندی بطن و دایره و توفیق و انضاج پس استقرانخ بد و بعد از آن و آنچه گفته شد از تغذیه این همه را از انجم است که حفظ آن در اینجا واجب بود و با وجوه تسکین شدت حرارت بر سر بد بود و تبرید غذا و اطایه ضنانات و باید و باید باشد و با مساکن مثل لعاب بنبول و لعاب بملانه و آب برگ خرفه و رب السوسن و دهن تسکین عطش نمایند هر گاه که بدست جلق صاحب من عاودا تیرد و خشک گردد از نهامات نافع بسیار است و گاه انشعاف یا بنده باستعمال چغنه های حوی از این پیونده و خیار و کدو و برگ خرفه و بون که با قور انشعاف بسیار و مانند هم اما کن هوای مسکن سر کرده باشد و تبرید و منبع عفوشت و بدو بوقلیق یا دکش بسیار کن و هیچ بسیار به برت نشاند که آن تبرید هوای و اگر خانه قریب الیحد که بگل از گل خاص باشد و خصوصاً آنکه از آن جای که قطن بر روی بون گوند داخل کرده باشد بنبرست و چون در آن قرار داشت بنبرند و آب شیرین در آن سیلان کند و دست بر عرض بشک بپوشیده بود و فرشی که بر آن خواب کند از بویای طبرستان و مانند آن باشد و سائر فرشی از لطافت بود و به و در میان بر آن گلاب یا شیده و سیدک نیلوفر و گل سرخ و بقیضه بود و برگ او طبعاً یکد از آن خوشبو باشد از زرق یا ربیک فواخر خوشبو یا روش سبب و در اقسام او دو خوشبو گلاب یا شیده و نیلوفر و سیدک بر آن صندلی و کا نور در کرده و کاف شراب خوشبو یا سکر یا شیده نهاده باشد یا غایت معید بود این بود تبرید هوا و اما تبرید نهاده است که معلوم شده از شراب مال الشع و علاب و غیره و اگر با تبرید از قلیق باشد با الق و آب بنده و نهاده و قنده مشوی خاسته و اما از این که با سکر یا غایت نافع و از آنچه صلیق تسکین عطش ایشانست قناعت معمول از آن سده یا از این جمیع تب از نوع الیحد تغذیه شدیست و اگر با تبرید از قلیق بنده باشد آب اما آنچه خوش تر از آب بنده و آب قوت سیاه و آب ترشی یا غیره یکد آب ترشی ترنج و آب زرشک مانند آن مثل آب سماق بدینند و اما اطایه ضنانات از ضنانات مذکوره و خصوصاً گلک یا عصانه برگ سر تنانه بصلند و کا فورساند و آب کشنده و آب کاسنی را اینا تبرید بسیار است و لعاب بنبول یا سکر و گلک یا بنبرست و نفطول کردن بر یکو میرات اعظم و انفع نیز است بحیث آنکه چون نافع جگر اعتدال یا بد در آن صلاح اکثر عرض بود و دست که آب صلاح یا دیگر آنجا نزاد و سرفه و در سر و گران یا بنده باشد و در احد لالت بر کثرت بخار کثرت پس لازم است که بر ایشان آب یا سکر که بر بنده باشد مشغول بگلاب بر بخار آبی مطبوع یا بنده و گل نیلوفر و امثال آن بحسب وجوب حال شوند بعد جذب و بسوی اسفل و منبع اضاعتان مثل قند و عجم و پاشویه و اگر زک و گران مرغ و بنایند از نفطولات و طلائع بنده استعجال نمایند و مضر زین نفطول در مثل استلای سر و دشیدن شیر بر سر است زیرا که بواسطه کداحات و زهر و سرفه بسیار و پاک میگرداند و سهالترین اوقات غطیل راس با استلای و آنست که بخارات صفه آوی خشک باشد نه تر بلکه در مثل ریح قوت بسیار است که مضر کند و بکافع بنده و بخارات صفه آوی شناخته میشود از حال خواب بسیاری و طوبت تخم مرغی پوست آن پس اگر خواب یا سبات یا ترخیه بشوم در یا بد از نفطول و مرغی خرد کنند و گوشش را جذب موده بسوی اسفل نمایند و اگر سرخی در وجه و بینی بسیار باشد در برای خوان از تخم مرغی تبرید و اگر با صندله یا نیست و چه گاه تبرید کند از غلظت تبرید شدیم بکام تفرق و تکل بر بنده بنده یکد رعایت آن واجبست زیرا که با سست که بسطیل مرض میگرداند و اگر که اکثر اهل مرض سالت از صحت آن بود و واجبست که در صحت حاد از دفع جمیع حذایند زیرا که آن صفت قوت زیاد نمیداد طبیعت در سختی فعل بسوی اسفل و دفعی از آن نفرت میکند که اگر کلبه یا غیره بفضول باشد و گاه فضول بسوی عالی ارجح نمینماید و در مثل سرسین دفع دلی در سر میگرداند و گاهی ترشی خفشان

بہترست و ایضا عدد منصوصا معمول سرکہ ترش تر از زرد قہر سببست و از خوردن رب عناب با جرم حدس اگر با وہ غلیظ باشد ضرر کند و اما بترکان
 بمثل آن بفتح حدس سر کرده و آب برگ کا ہوا فشرده سر کرده و شراب آب سرور اگر باغی نباشد مناسب بود و گاهی چندان می نوشانند مگر در می افشند
 و رنگ بزمین شود پس گاهی از آن صحت حاصل میگردد و گاهی منتقل بکلی بلغمی میشود و علاج بقرص گل و دغہ کرہ میشود و این علاج بضعف منقبضت
 و بعضی بتأخیر بنسبت آن بخور کہ ماند و نوشیدن مال الشعیر علاج برای آنست و لکن در حالت نرم طبع و بہترین اوقات نوشیدن آن وقت
 شدت غلیان و اگر اشتغال و لوا تر خففاست و زمانہ کہ اکثر بقرصا بر تیرہ و ترک فصد واسهل درسد و حقن می افزاید و حقن و حرارت
 در شانی الحال زیادہ میشود و اما تنقیح آن بمثل سہلالت صفا بحسب اختلاف و بموجبت وضعف باید کرد و اما منضجات غلیظ خام کہ با خون
 باشد مثل عناب سپستان و بنفشہ و شامبرہ و بادیان گل سرخ و تخم کاسنی و کشوث و مویرد نقی و آلوئی بخار دہند و رنگ کاہی غلط خاتم سبب
 عفونت خون میگردد و در آخر ترش مثل قرص کا فورد قرص طباشیر بخوراند و آن قرص نیکوست بکہ زیہ طباشیر صغیر می کشند تا شستہ ہر واحد سردم
 تخم خرفہ پنج درم تخم خیار چہار درم تخم کلم و کشوث درم رب السوسن ہفت درم و از آن قرص سازند شش و دو مکہ و قصد صفا از وضعف جگر
 بکہ رنگ گل سرخ درم عصا کہ نہ شک درم تخم خیار و خربزہ و تخم خرفہ و طباشیر ہر واحد یک درم صمغ و نشاستہ و کثیرا ہر واحد نیم درم
 رب زرد چہنی و زعفران و کا فورد ہر واحد یک درم قرص ساختہ استعمال نمایند و اما اغذیہ پس عناب و حدسیہ ترش کرہ و درانیہ ساقیہ دہند
 و اگر از چہنی لاریون قوت قبض شکم باشد کہ حوصفت او بیش تر شست یا شکر کنند و آب و بقرعہ و صامغہ فوکہا و مر دچہنی و دار و سیب شامی
 و فوکہا کرد و خیار و باد رنگ و کاسنی و بقلعہ مبارک و صامغہ و نشانیہ و مانند آن دہند پس اگر صمد یا بفقان یا سہرہ یا سبابت یا رعا و مغطہ مضف
 قوت و غیر آن از اعراض صحت براض گردد بر اینچہر موضع آن در اخرا سن بحث نمیکوشد و حال ہی نمایند صما حب کامل میشود کہ راس داخل
 چہر کہ احتیاج بسوسن آن در علاج ترشیمی در اول حدوث تکیاعنی در روز اول و دوم و سوم میشود و آنست کہ صاحب او را فصل کحل یا سلیق کنند اگر
 قوت و سن فصل مساعدت کند و از خون مقدار کثیر برانزد تا کاکلہ اورا حشمتی عارض شود و رنگ را کہ اصل کحل آرد تا بہ قلع گردد و باضعیف شود و در طبع
 کوتاه و صاحب از خون ایمین گردد و اما آنجا کہ قوت و سن و کراہ مر یض فصل اخراج خون بسیار یکبارگی واجب نماند بایکہ بحسب وجوب علل اخراج
 خون اندک اندک نمایند کہ این تخفیف تپ کند و بعد فصد آب انار شیرین و ترش یا ندک سنجبین سادہ یا آب ترش ہندی بجلجال یا رب خورہ و رب آبو
 میخوش یا رب ترشی ترنج و مانند آن کہ آب سرد یا بر ف اگر فصل گمانا باشد استعمال باید کرد و غذای او را و فصد اگر قوت قوی باشد مزورہ تحول از
 کہ دو اسفاناج یا سنج کا ہوا یا شامخ خرفہ یا مغز باد رنگ یا مغز خیار یا بخورہ یا آب انار ترش یا آب ترشی ترنج یا آب عصا کہ زرد شک بعد از شستن
 سازند اگر قوت ضعیف باشد باید کہ مر یض را روز فصد بشورای بچہ مرغ و تہیو و در اج و مانند آن دہند و روز دوم از فصد باید کہ نظر کنند کہ آیا
 این مر یض از امراض در غایت حدت و یا از عاہدہ مطلقہ و یا از عاہدہ کلمبی باشد پس اگر از امراض عاہدہ در غایت بود کہ از روز چہارم بخار نکند
 و قوت قوی باشد باید کہ صاحب او را جلاب یا شربت بنفشہ و آب انار میخوش یا رب خورہ یا فصد نماید و اگر قوت ضعیف باشد مال الشعیر یا رب
 آب انار میخوش بہند اگر از امراض مطلقہ باشد کہ از روز ہفتم بخار نکند و قوت قوی بود مر یض در اوقات روزی آب انار میخوش بشکری بجلجال
 یا آب ترشی ترنج بشکری یا آب خورہ یا فصد کند و باوی چیزی از قبض نباشد و بعد دوساعت مال الشعیر چل درم بلادہ درم نہات سفید بہر بہند
 و بعد چہار ساعت یا زردہ درم سنجبین سادہ یک درم سرد دہند و وقت خواب شب لعل اسفندی و لعلاب ہمدانہ بجلجال یا آب انار بہند و اگر بہر
 شربت خواب نمایند مضفعت ہیں یا بندہ و خففت آن نیست بکہ اندک کو شیرین بزرگ کسی عدد ترش ہندی میخوش و بہر دور در سردر طبل یا بچہر شام
 سمایکہ طبل باقی ماند صاوت کردہ بلا انک آب انار میخوش و ترشی ترنج ہر واحد یکہ طبل انداختہ یا تیش معتدل پیونزد تا بمضف باز آید و در آن یکہ طبل
 نبات و رب طبل کلاب اندازند و جوش دلدہ کہ بردارند و از آن کش فرود آورده سر کنند و از آن ہر شب یا زردہ درم تا بہت درم یا دودرم

دری
 ترشی
 ترشی

دری
 ترشی
 ترشی

تخم خرد باید که سوره بخورد تا که حرارت قوی و خشکی شدید باشد باید که اندک لعاب سنبول و وزن نیم درم طباشیر اضافه کنند و اگر در بعضی ضعیف باشد با صحت خود معتددا بکثرت تناول و طعام بود تا دیر روز و با عادت غذا داشته باشد باید که مالو الشیر و در مرتبه دیر روز بدین سبب که نفس مریض بجز این نماند نشانه مریض را در او خرو و زکول باید که کوفه بشکرو آب سرد یا پست جو یا پست گنم مضول آب گرم و سرکه و بانبات بدمند و اگر این را و آنچه و سرکه و زیت بنفشه را رنگ و خیار و دروغن و بادام و مشک طرز که در آن برف انداخته باشند و مانند آن دهند و اگر مرض از امر اضعی باشد که از نشان و انقباض در چهارده روز یا بیشترده روز یا شصت صاحب اوراق بلوط آفتاب آب اناریا شربت مذکور با رانیخا و آب ترب یا دیر و بلوط آفتاب مالو الشیر بکنند و در ساعت چهارم پنجین ساده آب سرد بنوشانند و بقضای قلیل از مزورات معمر از انقبول نکوره آب بخورد و بخورد غذا دهند و اسهال اگر قوت ضعیف و عادت مریض بخورد و در بار روز را بشود و اما انجلا امراض در بیش از این مدت انقباض نمایند باید که غذا زیاد و مرتزین و غلیظ تر که در تب مریض باشد بدمند تا بیکه معده انقباضه حال طبیعت نمایند اگر قبض باشد تلین بغلوس خیار شنبه و ترنجبین و قمر سندی و آلو و شش خشک و غیره شربت عجیب حاجت کنند و آلو بخارا در شربت بنفشه تر که در مریض باشد و اگر احتمال این نمایان نشد معمول از خطی و دیره از منی و شکر سرخ و اندک ترنجبین ساخته بر دارند و از طریقت از این چیزها اجابت کنند خنثی تلین معمول از شکر و دروغن کج و آبکا میا معمول از جو کوفه و بنفشه خشک و برگ چغندر و سپستان و دروغن بنفشه و شکر سرخ و آب چغندر افشرد و دروغن کج و مری و مانند آن استعمال نمایند و مریض را مالو الشیر بناید و اگر طبیعت قبض باشد که بعد از استعمال چربی که تلین طبیعت نماید و اگر در مریض کثیر مریض کرده باشند و همچنین بگاه مریض محتاج بقصد باشد بدون استعمال قصد مالو الشیر بناید و همچنین اگر مریض دردی در بعضی اعضا یا باطنی در بار بدنش از نیست که مالو الشیر و باغدا و تیر و دمنه و ابله سکون در دو چون زنان در شش یا گرد و سحر و کسان سبول در لعاب سنبول و دروغن و بادام شیرین و نبات سس کنند و اگر خشکی سخت باشد لعاب سنبول و جلاب و دروغن و بادام شیرین بدمند و اما الفرج باید که آب انار و آب هند و آب بنفشه و جانی و مالو قی می نویسد که در سونوخس سادرت بقصد سالیق و بخت انداز کنند و جالیق سبک و آبکا را نصف و حجامت باطنی باشد و در اشفاقتی باشد علاج آن باب سرد کنیم و اگر در اشفاقتی باشد بنفشه خشک اندک آن توان که در ماضی آن کمتر از مضرت تب باشد علاج آن هم باب سرد کنیم و بعد از آن اگر قوت قوی باشد یکشان سده و گرم کردن مثل مشغول کردیم و اندر مریض و آفتی در کسان و کم کردن مثل او و بار یکبار بریم محمد را گوید بسیار باشد که اندر تب حاده آب سرد دهند و پی فی الحال اسکان شود و یکبار بعد از آن تب آبسته تر آید یا که تا چهل روز یا بیشتر سرد و رطافت پدید نیاید یا عرق نکند زائل نشود و سبب این آن باشد که طبیعت در تنها میا همچنان باشد و سبب آب سرد آن باز ماندوران تا آخر افت پس بطیب و اجابت که نیک تامل کند اگر ترجیح علامت تنه بخوان میند در آب سرد تا خنکند و الا اقدام بر شرب آن نمایند و اگر خطر در آب سرد دادن بیش از آن باشد که بیماری دراز نشود و اگر نه خطر آن بزرگ باشد چنانکه علاج تب محموقه یا در آید و بگویند که مریض در وقت از مودم نوشیدن آب سرد را خطر تر یا قوی تر بعضی طبیبان گفته اند که اندر تب یا استغفار همچنان که نیم گرم آب محموقه بدمیم در آن او کینه هم جالیق بکنیم هرگاه در سونوخس فصد که شود ممکن نیست که باقی دیگر منتقل شود و بدین سبب اندر تب شپنج علاجی مانع از فصد نیست خاصه چنانکه بخشد رسد و اگر قوت چندان باشد که متخل غشی گردد خون بدو سده و فصد بیرون کنند و هم گفته اند که اندر تب شپنج حال تا فصد نشاید کرد و اگر فصد کرده نشود و مریض را اتفاق رطافت یا عرق نیفتد خوف آن باشد که بیماری را بجا جات میسر و با سبب منتقل گردد یا تب عرقونی نشود و از بهر که طبیعت خون بسیار که گرم شده انبساط کردن بعضی و از عفت نگاه نتواند داشت با بجهله بگاه در فصد تا آخر که در شدمیم باشد که بهر لواط علاج طبل گردد و اگر که اندر تب تب هم حرارت را تسکین باید که در هم مثل را که باید که درون مثل بقصد بود یا با سال یا با بارابول و اندر تب فصد حرارت خون زیاد گردد و قوی تر شود و قوت بلان سبب ضعیف گردد و با ضعف قوت فصد ممکن نبود و اسهال و ادرار در حرارت زیاد که کینه سبب تسکین قوت التهاب واجب کنند و التهاب مقتضی تسکین است و تسکین از این جهت برتری میسر و نتوان کرد و سرد میسده زیاد کند و سبب سده امثال بناید و در اشفاق

مستحب
مستحب
مستحب

و در آن نبات بند و زیر قلب چنان متشنج گردد و دلالت کند بر غلیظان خون و درین هنگام که ترا خلاص نمودم بگویند شستن آب سرد تا آنکه رنگ سبک در زیر
اش بیاید بار بار بگویند درین باب هیچ احتیاج بمسوی آن نباشد زرد و پانچینگی کسان اگر درین حال آب سرد بنوشند بعد از آنکه مدت ایشان را غشی افتد و عروق
در جوف آنها در اشتیاق مانع بشکافد و دعای یا قوی نماید و بلاک شوند و در نوشیدن آب سرد ضرری نیست الا بطول مدت تب و تبلی آن و صلابت
درم در اشتاد و ازین هلاک عاجل دفع گردد و اما چون قصد آب سرد استعمال کنند و بقیه حرارت اوقاتی مانند آب آلوده بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند
علاج کنند و بن طریق جانوس در امراض هاده اختیار نمودم و آن تریه مع ترطیب است و اگر چنانچه نفیج و بجران لاطبی میسازد و زیر کمر آن پس از این طریق را
حریر و دیگر از خطی و درم و بنویسم که بن طریق لاطی در انتظار بماند و لو که بنی نام و لیکن بماند
عارض شود و گفته که هرگاه در تب مطبقه قصد را تا خرافت رب ترشی برنج و ترندی و اینند که آن عفویت خون منع کند و تطفیه عدت از سالیان و بقیه
گوید که علاج تب دومی قصد را تا است و خون مقدار کثیر خارج نمایند زیرا که خارج خون درین تب علاج عظیم است و لازم نیست که با تمام سالیان از اشتاد
آن التفات نمایند چون اهتمام بقصد کنند بلکه رعایت قوت کنند پس اگر قوت قوی باشد و سالیان بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند بماند
نمایند تا قوت را از اجزاء خارج نشود و متاخرین مار و زوسوم قصد میکنند و روز چهارم از قصد احتراز نمایند زیرا که در آن توقع بجران بوق یا بر عافیت
و محتاج تر از انواع اندازین تب پسوی قصد ترانه است پس باقی انواع آب آنکه نوعی احتیاج بقصد بود بلکه حاجت درین روز و داری اضطرار شدیدی است
و بعد قصد مرض را در الاشعیر و بعد آن بکنجین بنوشند و آب نارنجش و آب ترندی و آلو بجلاب بدیند و شیخ و تخم خرفه و تخم خیال بکنجین و لعاب بجز
بجلاب بنوشند پس اگر لثاب زیاد شود و مارالعج بکنجین بنوشند و اگر مرض ضعیف گردد و مار الاشعیر بدفعات درین روزان را بخورد و کسان در علاج تب
آلوده یا نادر که رسات عارض شود تقویت سر بصل و کلاب و آب حی العالم نمایند و تریه سیت بجلاب که با فرزند ناگزیر و حادث شود لعاب بدانند
و شربت تخم شش استعال کنند و چون تب ساکن نشود و موزت معمول بکند و واسفانخ و بچ که بوساخ خرفه و خوراند و در گاه حاجت نمایند در حمام داخل
کنند و غذا بچرخ آب سابی مطفی حدت خون مثل آب سماق و آب خوره سازند و خصر بن علی گوید که اولاد را بعد از قصد تطفیه و تطایف غذا و طبیعت
بحقه لکین که در آن جودا فعل بود و فیتا و مسسل و آب نعنع آلوده و روز دوم نمایند و همچنین در روز سوم طبیب علی بن شمشش عن آب بستان کلن غشور است
و خطی تخم قیاس را بشیر شربت استعال کنند و غذا است جویا اش بولشیرت نیلوفر استعمال نفور تریه و آب نارنجش مشحوم مناسب است
اگر تلبیس قلع آن گردد و حال توقف بیند و فار و در سرخ غلیظ باشد و مرض بروز بهتر رسیده باشد و حال از تلبیس تریه نار و زهریم بپسور باشد
در روز هم روزی نه خطی لطف رابع درم و باقی نارنج درم و جوان نارنج شغال در شربت آلو و عسل غیاث شیرین و در آن بادام بدیند و عسل آن شربت
بچرخ بچرخ بچرخ باید و او پس اگر تب در روز یازدهم زائل نشود و تلبیس طبیعت بحقه لکین در روز دوازدهم کنند و اگر حصه بمرض مناسب بود
شیر و گل منقشه و ساسی یکی و نیلوفر شامی هر دو و اسید کج و واصل السوس رابع جزو در عرق گا و زبان عرق نیلوفر آلوده و ترنجبین سبز و مل که در شیرین
و نیلوفر شیرین ساخته استعمال کنند و چون روز چهارم تب نتر تب منقلع نشود و روزی نه و غار بقوت در سس خیال شیرین بدیند و درم فعه بود و کثرت
اضافه نمایند و غذا شورای جویا مرغ باشد تا آنکه تب قلع گردد و این معالجات ازین حیثیت نیست که آن تب دومیست بلکه از آن جهت است که آن تب
عفو نیست و ازین قیاس است که تب دومی صرف نباشد بلکه مختلط بصفر بود و بهتر علاج صاحبان تب اصلاح مرغ برای واصل قبولی است
و آن بصند و کلاب و سرکه نمایند و اگر آن سب وقت باشد آب سرد نفیج العلاج است انطامی در زهریم میگوید که علاج تب دومی قصد خارج خون
باستقصا است و اگر چه بدفعات بود و بسبب قوت بعد از آن باستعمال سبوات مثل مار الاشعیر و ریاس فو که مخصوص صاحبان آلوده و ترنجبین
روغن بنفشه و سرکه و صندل و تغذیه بکمل بنوا باشد و در رشک و آنچه مخصوص مطبقه است شربت عناب مطبوع فو که در مارالعج و اسید
است این همه بعد از قصد استعمال کنند و در مذکره بنویسد که علاج سوما خن کائن از خون داخل عروق با تفتی فصاحت نامیشی رسد اگر چه

اشود و پس اگر از این بسیار داده گردد و آن غرض الصدا باشد و در اکثر مدت نوبت خالصه تا بهفت ساعت بود و گاهی از چهار تا بهشت و آن به ساعت باشد و در صورت و در جای پانچ دور منقطع شود و انقطاع او بخروج صفراء و اسهال یا یقی یا عرق یا بهر دو باشد و همچنین خالصه تا بهفت دوره نماید و اگر در علاج غلبه واقع نشود و گاهی بسبب لطافت ماده در یک نوبت منقضی گردد و در آن دراز بول یا عرق یا یقی یا اسهال منقی بدین اوصاف واقع شود و دفع در بول یا در اسهال یا در سوز یا در چهارم یا در هفتم ظاهر گردد پس اگر از صفت دوره زیاد تر شود آن از جمیع اقسام خالصه باشد و همچنین اگر مدت از آن طولانی تر باشد و نیز بواسطه خالصه و تقدم لوزه آن یک خط محقق و تشابه باشد و در غرض خالصه مختلف غیر منطبق بود و همچنین در خالصه تشابه نواقب جدا و جدا باشد و چون صاحب ادب زیاد نوشته اند که آن بخار طیب بر خیزد و در پی پوست ظاهر گردد و گویا عرق خواهد بود و گاهی عرق آید و غرض الصدا از آن گران بسیار و تمدد در سردیاد و گاهی عرق وافر منقطع نشود و گاهی بلزله قوی است تا گندم و در آن مستوی نباشد بلکه گویا زده شود و پس تقدم که در نافض نماید و اعراض صعب در آن کم بود و اوضاع غیر خالصه اکثر از انتقال حیات دیگر واقع شود و در زمانه متاع و کمتر از خالصه آید و بول و در خالصه دقیق بسیار شده و در غرض خالصه غلبه و فرق در غرض خالصه و شرط الصدا و شرط الصدا است که شطرنج الف با روده متماز که با هم متماز و متحد نباشند و واجب کنند و موجب غیر خالصه و ماده واحد و در آن فی نفسه مزاج و از این صفراء باشد و گویا که کشی و جدا اند و برین سبب فعل بر واحد ازین دو خلط با فاده محسوس گردد و لهذا برای شرط الغلبه دو نوبت یکی نوبت صفراء و نوبت بلغم و در هر نوبت غرض خالصه نوبت و نوبت خالصه گاهی تا مدتها طولانی و تریب شش باشد همانند و گاهی در آخر تیج ر و پاک و ترش و غلبه طحال مودی گردد و نوبت این فرق گوید که تقدم نوبت و درجات و دلالت بر تریب مرض کند و تا در آن را بهتفاص مرض دلالت نماید در آن گوید که تقدم و نواقب و دلالت میکند بر اخلاط و تا در آن دلالت نماید بر غلبه و کشف آن و همچنین گوید که گاهی بحران این تب به پیشور میسر شود و از این اقسامی جدا گویند و بدان تب نازل میگردد و آنرا بحران آلوده ام معتلی بن زمین گوید که این تب از حیات سلیم است البته بکمال کشیدگی است و گاهی که در دو قسمی گویند که در دو سر در و زوال عارض شود و در دو چهارم و در دو هفتم معارض کند و اگر در دو سوم معارض شود در دو هفتم میگرد و در دو هفتم معارض نماید و در زمانه چهارم در دو قسم دوم و در غلبه لانه و در آنکه در آن حامی صفراء لازم است که یک روز در میان شدت کند و در لوزه و در آنکه در این بعضی صفراء در تمامی عروق بدن بعد از قلب و درین تب اعراض نسبت لغلبه دانه خالصه بیشتر باشد و نسبت به مجرد دانه در آن که در کرب سبیل بحران و عرق نیز نباشد که در آخر و یا در روز بحران و فرق میان غلبه دائم و موقد از روی اعراض است که حرارت و سوزش و مجرد شدید تر بود و فراتر ازین ظاهر تر باشد و کرب و غشایان و اختلاط عقل و خفقان و غشی و سبایی زبان درین نباشد و شکان محو و دیده اند که ماده غلبه از لوزه صفراء خالص بود و خطا در علاج نشود و از کیفیت تجا و نکل و شدت و خفت اعراض بحسب خلوص عدم خلوص ماده است که صفراء باشد و آن بر آن گوید که گاهی حامی غلبه بعد از چهار نوبت حامی محو میگردد و قسم سوم در موقد و از آن زبان و بولانی و سوسون قوسوس و تا عروق تا بلغمی در لایق نباشد و شکان منقطع و آن تب لازم حاشه شید بر یک و تیره و قوی الا اعراض است و بقیل شیخ محو در جنس غلبه لانه است بسبب لزوم الکافهات است و او در موقد غیر محسوس بود و اعراض این شدید باشد بسبب حرارت ماده و کثرت آن و با وقوع آن بقرب قلب و در عروق فم معده و در نواحی جگه خالصه و با جمیع در اعضای شریقه قریب قلب و اما در غلبه دانه صفراء و در سوسوی جلد بود و در غلبه لانه و عروق بدن بعد از قلب برگشته باشد و هم او میگوید که محو مثل غلبه دانه بود و گویند که تب صفراء و آن تب خالصه است و بسبب آن کثرت غشوت صفراء است یا در داخل عروق تمامی بدن یا در عروق قریب نواحی قلب خالصه یا در عروق نواحی فم معده یا در عروق دم و در موقد بلغمی و آن شش غیر خالصه است و از بلغم شورا فیه که در عروق متصل نواحی قلب متعفن گردد و چنانچه طرا در این میگردد و بلغم را طرا مائیت بلغم صفراء حاد پیدا شود و پس صفراء که متعفن شود و ادمیت مخاط مائیت بسیار بلغمی باشد و اما که گویند که بلغم شود در حکم صفراء

و دیگر سبب آنکه بخاراده داد بوق شایسته و ده تود دست مالیده لعاب سبغول که تیر نبات یک تیر داخل کرده ناگشتی چار باشد پاشیده نبوشند و یک آن پنبه
سازد و شکر تخم کاسنی تخم کرم که هر یک شش باشد لعاب بماند رسا شکر گلاب چهار توکله و تود بپند و یک کاسنجی که لونی است تو را بوق عین الشلب
بفت توکله گلاب چهار توکله که ناگشتی شش شایسته نبوشند و گاهی شربت لیون و تود و گاهی شربت کوه عرق شایسته ده توکله عرق کپوره چهار توکله
کرده میشود و یک توکله سبغول لعاب بماند شیره تخم خیارین شربت بنفشه سبغول پاشیده و گاهی تخم خرفه شش شایسته نبوشند و تود عوض شربت بنفشه
و گاهی بعد مسلاتاک ترمندی سر تود شربت لیون و تود ناگشتی پنج باشد عوض شربت بنفشه و اسپغول کرده میشود و یک خنسانه گل سرخ که شش
گل نیلوفر یک شش شایسته خنسانه صاف نموده شیره تخم کاهوشه و خیارین هر یک شش شایسته ده توکله داخل کرده نبوشند و یک لعاب الشلب بفت
گل بنفشه شش شش شکر نیلوفر صفت باشد اصل السوس چهار باشد خلی خناری هر یک پنج باشد شایسته شش شش شربت خیارین کوفه زاشد با یک کرکه تخم
مالیده صاف نموده نبات ناگشتی داخل کرده نبوشند و یک سبب جمای صفراوی فلوس خیار شکر شش توکله تخم خیار توکله بخاراده داد بوق عین الشلب
بوق با بلین عرق شایسته عرق الشلب هر یک ده دام مالیده صاف نموده روغن بکاو شش شش داخل کرده نبوشند و غلظت و تود شربت شکر و تود
بجای آب عرق شایسته عرق کاسنی عرق کوه چرسا سببند و یک فلوس خیار شربت شش توکله ترمندی چهار توکله شکر سفید چهار توکله عرق شایسته
تو مالیده صاف نموده روغن بادام داخل کرده نبوشند و دیگر برای مرقی با رطوبت دهان گل بنفشه گل نیلوفر فعل الشلب تخم کاسنی پنج کاسنی پنج
مادایان هر یک شش شش شربت سبغول و تود خلی خناری کا زبان اصل السوس هر یک شش شش ترمندی دو توکله خنسانه صاف نموده مالیده بکافند
داخل کرده صاف نموده و اگر بعضی ادویه مرکبه مفید تب صفراوی این چند هر چه در رتبه تب صفراوی و تسکین حرارت معده است هر چه
خطای نسیاید و در ورم و ایدیه صلیار که یکچهر و در ورم و ایدیه صلیار که یکچهر و در ورم و ایدیه صلیار که یکچهر و در ورم و ایدیه صلیار که یکچهر و در ورم و ایدیه صلیار که یکچهر
بنگ جلد جزو که فکجه و ساییده حب بعد فلفل بپزند و با چار عدد چار که برای پیش از آمدن لرزه و تب بدیند و حب الشفا بعمل بخوانند نیز خوب است
و او اشکی تب لرزه صفراوی را زانخت ترمندی دو دام در آب گرم بماند و تسکین رخ دو دام در آن چل کرده صاف نماید و اول با سبغول بکافند و دوم
و قدری آب انداخته نبوشند و بعد که گری شربت مذکور نبوشند و سه روز بهیچ بلور بپزد و بعد از آن که در محب و ملین طبع است غذا شربت ترمندی با خنکایان
یا کپوری و یک و یک گیر دست گلو و طباشیر تو زون و در و اسفوف ساخته یکمشت در تب که لرزه و در مای شایسته آید بپزند و از اول بطرف شود
و اگر گلو یا سبب را قوی طباشیر ساییده یا نیسانه و بنده دفعه بپزند و یک برای تب محب اطباء می پندج نیم و یک برای تب بول دام و جوهر
دو دام در چار سکو که بچشاید شکر گرم نبوشند و یک برای تب گرم متعل ایشان آله که بنگ با دیان برسد و آید ساییده در شربت کرخام باشد
سیا نیز در ورم سکو است و پای خوب باشد کثرت فرواید و یک شیره تخم کاهوشه و تخم خرفه هر واحد دو دام در آب برده آید ترمندی دو توکله
افزوده اسپغول سبغول که تیر نموده نبوشند و شایسته و تخم کاسنی هر واحد دو دام ساییده سبغول سبب ده توکله داخل کرده نبوشند و شربت
که حیات حاده را محبت قنبر که تخم سفانخ و در ورم سکوای خوراک دو دام صبح و شام باب و یک کرک و لرزه را محبت بگر خیال که کوکار
مسکوی کوفه بیخه قبل از نوبت بدو ساعت هر که در دو گشت آید کوفه بخورند مطبوخ آلو که لطیف العمل است و در تب حب جت دفعه شربت
و شربت شکم در حالت ضعف قوت و فصل که ورم قدرت باستمال سبب قوی توان و لو که بخار است عدد ترمندی ده هر دو دام و در ورم طاب
بچشاید که در شربس صاف کرده قبضه سفیده ورم بخت نبوشند و در برین در ورم کثرت مطبوخ بپزند که برای تب لرزه صفراوی
محبت العمل است شش صندل سرخ کشیده است پنج عقیق بد که گلو یا سبب هر واحد دو دام در آب برده آید ترمندی دو دام در آب برده آید ترمندی دو دام
تا نیم با و آب بانداب کرده نبوشند و در بول و شش کاسنی اودیه هر یک پنج باشد کوفه جلوب که نماید در ورم با و آب بچشاید تا نیم با و بانداب نموده
تب گرم در ورم غرض که از شراب پیدا شود مفید بود تا بخورند و در بکار بند و صاحب کلمه سواهی محبت تب صفراوی مفید بود

و غیر ذلکه دهن تخم ترب سوده نایک مثال باب سر خوردنند و قی با وجود آنکه مضیع معده است بسبب تحریک سخت یک لی یا رشد انفعول قایع
 این علت بسبب خراج ماده انست و لازم است که در قی باز و زخمی برای نفعی انتظا کنند تا در ابتدا از سختی آن و در معده حادث نشود و اگر در مرض نه
 کردن متعذر باشد بران جایب سختی نگذارد اگر آنرا قی خود بخورد آید و خصوصاً در ابتدای دوره به نکتت گردد و گاهی که اسهال نماید ضعیف کند بشکل بیست
 انفع و آنچه بعد از این که در آن خواهم کرد و بحسب آن بر دارند و اگر در دوسر عارض شود و غلظت با بوی مع ندانی است و یا اگر در بستر سابق بقوت تمام
 نماند اگر در احتیاج یا اسهال افتد تا در ماسول مثل بیخ نادانی که در مقدار و حد بسیار نند و استعمال نماید و یا بچوبین حسی باوی دهند اگر در اسهال و معده
 ترش گردد و یا بالعسل بدان مخلوط سازند اگر ترش گردد و اولی وقت شرب مال الشعیر است که در بول در معین آنرا متذکر گشتی باشد و در اجبست که اولاً که غلظت
 بخوراند و بعد دو ساعت مال الشعیر بنوشاند و لازم نیست مالش بدان هر دفعات محلا در بعضی غلظت ملطفاً اگر مرض در ابتدا بود یا درین حلاط متحرک
 باشد که آن را حای احتیاج نیست بطیب خود نماید و از آب سرد اجتناب کنند و هر گاه بول غلیظ تر و سرخ تر بینند فصد کردن نیست و دو ساعت کردن با حکام
 سکینینات زیاد دهند و بدانکه در این اشخاص نافع برای ایشانست و هر قدر که طبع گرم تر و غلیظ تر باشد مالش نافذتر و در گوشت که مالش مشکوک
 مع روغن زیتون بسیار نافع است با خمیصه و هر گاه مرض در زیر شمع گردد و بعد از آنکه غایت نفوذ معده صرف و در انداختن نفوذت آن کند
 استعمال مضبوط قی خود از روغن و صطک و ایندوس است و استعمال قی خود که در شرب مع طفیل غذا و غلظت در زیر شمع و بعد از نفوذت معده در اول
 معوی فم معده در اولی در بل بسیار و در شل انسیر و صطک مخلوط سازند و آب گرم دهند و خصوصاً در ابتدای دوره که آن تعاون کند و در سانس و شک
 تطبیق عطش کاذب بخورد اگر آن بچیان نماید اگر در شل و غلظت معده درین وقت نیز در جهت سیریدن و اولاً انست که غلظت نفعی نام ندارد و هر گاه در
 سخت شمع کند و شدت نماید باین فصل نفعی باینکه گریز لیلله زرد و صبر و صصاره غافق و عصا را هفتین بر واحد پنج درم زعفران و صطک و در
 شش درم قوس مار زرد و در شرب نیم درم از آن بخورند و چون نفع پیدا کند غایت نفعی بیک گرسن بایان و پنج از روغن و آب و شام نماند و اگر
 معلوم شود که با مسید بار است با استعمال اندک نقل در غذا و استعمال اندک شراب قوی بسیار بایکی نیست و گاهی غایت کرده میشود و نفعی و صطک
 از روی صحت قوی هر دفعات محلا و این دو فست تر درین مرض اندک در سر حیات بود و لازم است که در زیر هر دفعات اعتبار قوت و آب و از آنکه در
 قوت قوی باشد و آب بسیار صعب نباشد هر دفعات افزایند و از روغنهای طبیعت اصل با عذال شل روغن بابونه و خری و سوسنی نیست استعمال آن
 و هر گاه مرض از در چهاردهم تا در استعمال در این طبیعت بیشتر که شل بایان و در شرب چهارده گاهی نیز در انما و اینوس و شل سکینین
 که در آن روغن و حاشا افتد و استعمال قوی که حاجت آید و گاهی درین قوس برای نفوذت معده احتیاج شود باز در آن کند و صطک و سوسنی و این
 بحسب معی باشد یعنی اگر اراده نفوذت معده بیشتر باشد صطک و سوسن افزایند و اگر اراده تحلیل معده تحفیف بود که در فستین مالش آن زیاد کنند و در
 رفیق ایشانرا که در شش چهارده روز نفع کند بسبب طبیعت قوی و نفوذت حرارت غریزی و از روغن قوی و او و چون نفع و قوت طبیعت بیند از قوس فستین
 بخوراند و بعد از آن چون دریافت کنند که سردی در آنرا از آب امیدیه و در شرب در ابتدا نیست آب گرم که در آن شل قوس فستین و این حوشانیده باشند و شل
 و اینها شل و شل تخم کشش و بایان تخم در استعمال کنند قوی تر از اینها غلظت و بخورات و مانند آن شل و لک غیریست و گاهی در نافع شدید و مطبوخ
 باین نیمه و شام گریز زنجبیل و صغیر و آنرا که هر واحد درم شش درم چهاردهم گل سرخ و در نیمه هر واحد درم سوزن هفت درم هر مقرر خوشه شربت است و این
 و هر گاه نفع نامرکز است و در استعمال و در کوبی که قوی باشد و شل و در الکابیت بخوراند و اگر در نافع باز در شل زجایی و حاضر باشد ترای قاف
 بهرند و از اینها درم که نفوذت قوی و در کوبی که آب بایان بخوراند و در شل و در الکابیت بهر بمول اجابت یابد و با نود و چند و از اینها درم که نفوذت
 و در نیمه باین نیست که در نافع و درم در نیمه درم که غافق هر واحد پنج درم سبک بندی هر واحد درم و در روغن و گاهی هر واحد درم انسیر و در
 آب که در شش بخوراند و بعد از اجابت از روغن و قوی تر از این قوس است و بچ بایان پنج کاسنی اصل السوس هر واحد و از اینها در شست

در شرب و در استعمال

در شرب و در استعمال

نصف

روالت این ماده بحال خود بود این بر منزه و افراشته بود بر طاق کعبه و از ابتدای مرض تا آخر آن شو بایستی بخورند از آن قطعه که مردم در شوب در خواب نام نهفته وقت صبح شربت لیونما و شربت سیب یا شربت نهفشه و اصل السوسن بعضی ایا بود و در وقت نهفته پنج شایین یک سنجین مصطفی القباس گوید که درین شب هیچ چاره نبرد جز آنکه اندک اندک غذای تر یا نفیض بفرمات دهنده باشد شو بایستی مرغ نکشود از آن افاده باشد یا نه آنرا در الگوپی و پیچید شو بایستی مرغانی قبل از نوبت و انباشه و او یکبار صاحب غفلت و تحلیل باوره و تقویت معده و اعصابی کیسی می نماید مانند فادر بری و دو اهر و جدر و غیره و شک و اسهال اینها بقدر دو سه باشد شربت سیب و بایستی یا شربت باقوت و دو تولد شربت جواهر عرق کبوتره و یا در مقل جلود و شهاب اینها و قفس شکم را بشیاف نیز و قدت بگردم و حالت غشی یکشاید و عوض آب مابا العسل بنده که در آن قوت بعضی او و یا مطلقه باشد مانند صعلکی و یا دایان و یا دایان خطای و انیسون و مانند اینها و جماعت بر باقیه میسازن کشفین نمایند که همان وقت هوش می آید و همچنین بین را نهاده و ستمه عظیمه الا شربت چون نوبت شب بگذرد وضعف آب یا ریشها و اللوم سادره را با شربت یکسانی چهارم صندو خشانده و خد آنان فریاد را در شرب یکسانی امده و در شو بایستی مرغ نخوانند و باقی معاجده اینچهره و دیوانه با نفیض شسته شد عمل را بمراسم غایت صفت

علاج کتب نفیضه صفراویه

العلج جمیع حرقه علاج کنند و اول کلاب و عرق بید مشک برنج سر کرده بر رو و سینه زنند و ربط اطراف و دلک و وضع حمام بر شو بایستی نمایند و این مخلوطه بویای عرق بید مشک و کلاب و آب سیب و بی و خیار و کشمش و سبزه و واحد یک تولد صندل سفید تخم کاجو گل ارشی بر یک سمانه کافور یک ماسته و مومهای دران از چند نیمه کردند فی الفور بهوش می آید و همچنین بخشن آب شیرین تازه بر ناختنای دست و پا از آن فیه و با زرشک فاضله یک حب و همچنین مالیدن سرکه و کلاب و چون بهوش آید این دوا در نهفته زرشک و مغز تخم که و خیارین و کاسنی بر یک ماسته و عرق نیلوفر و زرشک و کاسنی و بید مشک بر یکیش تولد بر زرد و شربت لیون و صندل ترش بر یکیش و تولد و اصل کرده بنوشند و با آب مسور ناما بر نه تولد با نبات سدر تولد و نه و غذا تا فریاد آب ناما بر و عرق بید مشک خورند و یک گدی تمل از آب این دوا و در منع و در کافان اثر عظیمه دار و گل ارشی هفت ماسته و آب و یک کافور نیمه سر کرده و عرق زرشک و تولد و شربت سیب ترش و شربت لیون بر یکیش و تولد آینه نهفته نشاند و همچنین گل قبری و یاقوت و یا شهاب و بی و یا چشم شانی تا شربت و همچنین بنوشیدن مسک و آب و یا انباشه مطلقه سر کرده و تو این العالج هر قوم است که بدو در یک و دوم قرص طباشیر کافور بی و عیون این سمانه شربت صندل شرب و تولد با و عرق کافور و ادان و جابر با یکیش و در روزی که صندل سفید دران ساییده باشند غشیه بر سینه و دل نهادن عظیمه الا شربت و غذا آش جو با کافور صندل و اندک عرق بید مشک دهند و بر نهفته عا بر یک یک ساییده و برگ ترنج و ریحان و سدر کلاب و قرص نموده و با لایش و در یک صندل سفید و کلاب دوده باشد خد ناما اندک زرشک شو و همچنین گل ترنج و سدر کلاب و خنای و نیلوفر و کلاب و گل و قبل و یا سین و چون و دود نوبت از نهاده که در یک و پس مگی بمعا کف و حب خالص پروازند و صفت القباس بنوشته که بعضی اینش از شروعه و سرکه قطره تولد و آب سنج یک یک فغاند و در وقت شروع دوده و طباشیر است گودا و قبل بر یک یک کاشانه دوده و شربت انارین دو تولد یا سینا نیمه چهار سفقا اهر که مردم آب چاه تا در نهفته بین زرشک بر نهفته خنای بر دود و با فاضله یک حب بر نهفته نوبت بخشن آب بر چهار زرشک تمامه نرسیده بود که این نوبت سوم سبک تا نرسد نوبت سابقه تقصیر گشت و وقت عصر این دوا و در ام بر هر که بی کاشانه جواهر دوده و شربت لیون و شربت زرشک و دوده و تولد عرق بید مشک و عرق زرشک و عرق صندل بر یک یک تولد و تولد و غذا و قور که سید پیشه خواهر با نان در دوا و اجاز مظهر که دران لیون کافوری و کچمر این افاده باشد و بایستی کوفته و تمرندی مقهور داشت و در چهارم سید با سید کافور بر دم و شیر بر دود و صندل و گل خاتم یک حصه آینه بر یک سزایان اهر که مفضل الی بیگز گشت و صحت کل یافت و قبل کچمر و بایستی همچنین قفاحی جلوه جان در کبوتر و کلاب و عرق کاسنی درادان و با شوبه کرون و شهاب شنیدن تا شربت اقوال صهره الطای گوید که اگر این تب از جگر باشد پس اگر قوت ساقط بود آنچه آن دود را بجا نیست که یک لیطه غلظت در مع و در اطراف و وی در کلاب جگر در صبح بدست و یک لیطه غلظت در مع که همچنین در چهارم با شوبه و دود و تبیل و اطراف این مخلوطه سادره بر کبوتر و

[illegible]

علاج ٹپ لیلے و ہنساری

اچو که صیادت نمونی و نه در دهان فالون نهال نمایند و طیف تو در گمان و هر چه که از آن زبان مست فرمایند و او را بیشتر و بزرگتر و شست بدو می تلقین بحکم ویرا هست
 سودو و تو تو غده غم و رست و آری ایاس همی گویدی نهاری سنجبر سار و کلفه سنگونی ورم نه نشند و غذا را نشوقی و نه تپش طبعیت تلذذی خاشنه و بدلیک
 بشب خنده و گند زکبر به طلب کوبند و کجا به او کلفه بدلیک نمایند بدلیک اسلور و قصرت و ابلهگی نهاری و کافری از او در روز و تو خلق تو بجا داد

حمیات سوداوی

و این دوشم میکی برید و دوشم و سدس و مافوق آن و این ست که اسطوخودوس را پس اگر ماده ریخ خارج عروق متعفن که رویت بر روز چهارم که در آن روز که
کند و در یونانی ططر الحوس نهانند و این اگر کشند و اگر فصل عروق عفن شود پ لازم باشد و بر به چهارم شدت کند و از این رو که اند و این که کشند
و اگر در عروق که مکه و در دهنه یک روز نه از این رو که معکوس نهانند و اسباب ریح متناول عروق است شل را بچنان و در عروق عفن و
نماید و آن حرارت غیر بیست و از اسباب که سودا یکی شصت محال است که در آن سبب سودا را بچونج بکشد و عروق که اند و در یونانی
که در سودا و طبیسی رادی خون طبیسی است و طبیسی حراقی و رمادی است که از سوزن اختلاط حاصل شود پس آنچه از اختلاط خون حاد شود و آنرا

به اکثر برنج مانند نان جو یا برود طریق می باشد یکی آنکه بیشتر سودی طبیعی باشد و دوم آنکه سبب و احتراق خلطی از اخلاط اربعه باشد پس علاج
قسم دوم مشترک باشد به علاج سودا و علاج آن خلط که از احتراق آن سودا حاصل شده باشد و بحسب خلطی که در او باشد و یا نحو اینها مسطر شود و چه
در اخلاط این تب مذکور که در علاج باید کرد و درین تب بسیار پریز نکند و بعد از چهل روز که در دفعه یک بنده کند و مکرر استعمال پلیماست نشانه
در مسلمات انواعی برین است که در این صفاوی پوست بپزد زرد نماید و پلیما بجا و کبابی هر یک چهار شانه و سادات چهار است و در دو
کلسن آن در پلیما باید کرد و در شک و بعضی آن غایبون و ترید و تخمیل و فیل میکنند و برین تب اکثر در اطفال و تیره در حال کوبی باشد پس لازم
که بیشتر از احوال مکرر و احوال باختر باشد تا صلاحت یافتند و گاه گاهی جهت تقویت آنها را بتدا کنجبین و در وسط عرض ناف آن بعد از دفع نفوس بزرگ
و غافقت و کجین بر روی دهنند و در روز نوبت غذا ندهند و در غیر روز نوبت غذا ندهند و گاهی اسهال و اندکی باطل تر پلیما باشد و از طعامهای لطیفه و سبک
سود و شیر و غلات از اجزاء کولیات مع برین باید کرد و آب درین مرض کم استعمال نمایند و در ضرورت اندک آنکه بنشیند بطریق مکیدن
مستقل از حرارت و برودت باشد و کبابی عروق و زبان و شش و ریه و عروق غلبه تشعب مناسب است مگر این جور در طعام که در مرتبه
آب خالص بنهند اگر آبرین تاب یا طابا بود بهتر است و در ابتدا همه در ارقوی کنند نشاید و در او چون خیزد و شیرین و بادیان و مانند آن که در
استفراغ دقیق مایه و بقای غلیظ را دفع نمایند و نقد و جمیع اصناف توان کرد و اگر آنجا که خون منجمد است باید که درین حالت البزین
نباید گرفت که در او درود و در شرع هر بار نصف اسکران و قدری خون گرفتن در جمیع اقسام برنج سودا و در روز نوبت طعام را باید آن
بلا شرط بران ماهه بسیار بکند و هر چه کبابی زانی در حوصت کفایت نفع میدهد اگر کجانی نمیدارد باشد شش و شش و کربن مرض اول ماهه کنند
که آما سودای دومی است یا سودای بلغمی یا سودای صفراوی یا سودای سوداوی بعد از آن که در آن تب مذکور بود و در این تب
باید که لیکن برای جمیع اصناف آن احکام علاج است که در آن مشترک اند و آن است که ماهه را کم کنند تا نشانه این است که
مائل نمایند اگر از کربن خون بپزد و خصوصاً اگر راجع از سودای دومی بود و در آن هنگام فصد کنند و خون بقدر حاجت بکشد و کبابی که در کثرت خون
در و است او واجب میکند اخراج خون بسیار و اگر حاجت فصد نباشد و فصد نماید ضرر کند از جهت ضعف و از جهت اخراج فصد سودا که
آن خون است و از جهت تحریک اخلاط اسوی خارج و در ابتدا از اخلاط محدث تب سختی استفراغ نمایند برای تحقیق برای تطبیق یعنی
اخراج ماهه تا مگر این وقت فنج باید و لیکن استفراغ بعد که در از نوبت باشد تا طبیعت از مجامده روز نوبت استراحت یابد و در واجب است
که در ابتدا او را قوی کنند و باید که در حیات استعمال نمایند و اگر در شش و ریه و مری صواب نباشد شش سبب ضعف معده بدل آن فتنه می
موانع و طب را زشل بنفشه و صمغ و خبازی بمل آنکه لیکن فتنه لین باشد چه در وقت قوی آنکه فتنه داده شود که در مرض تنهتی رسد و اگر
طبیعی دلی کند و در ابتدا اسهال قوی سودا برات نماید و آن مرض را تمام نمیکند که صواب با اخلاط باشد بنا بر نفوذ انصبا و دفعه
بر عضوی شیع و واجب است که روز نوبت از خوردن طعام منع نمایند و تکلیف صوم دهند و آنروز از آب سرد باز دارند و در اقیانام
گوشت بپزند و با مرغ و بابت تاسه چار و ضرورت بعد از آن که بخواهد تنها بتدریج و در غیر روز نوبت بکشد و آب گرم باید در روز و در وقت
صبح و شام بنهند و یا سرد بکشد و در هر یک کنجبین و طبیب میداند که واجب است استعمال و در غیر روز نوبت خطه متحرک و در ترس که
که اسهال بدان در ابتدا کندی که سودای صفراوی باشد چه بی از جنب باید و بنفشه اگر بلغمی باشد چه یک در آن قدرت از تریه بود
و اگر سوداوی باشد چه یک در آن وقت از اسهال و تخمیر و مانند آن بود استعمال باید کرد و **المصدا** میداند که ما را کجین برین
در هر قریب برای استعمال قوی موجود و در او دینا کو بهت و گاهی استعمال ما را کجین تنها بجا میرساند و خصوصاً بجا و حرارت سلاطین
و بکشد خوب جو شایده آب صاف او گرفته تا حتم مقام ما را کجین است و خصوصاً هر گاه در معده ضعف باشد و یا خلط را بدخل بود

اود شکم یک دودم گاو دبان پنج درم با شربت عناب یک سنجید و مندمت و بعد از ظهر نصف طبعی که در قولنج الیگ نشسته باشد که گوشه درم و موی درم
پنج سیاه پنج درم و غنای نام یکم بنوشند با زردی درم و کنگر و شکر عین لبا را غلا و کوا و القح و شیرین سابه و درم درت در از مشهور بنوعیکه در ربع سودا و کلا علی بنما

علاج ربع صفراوی

هر چه در علاج باجولیا ربع صفراوی مستعمل نمایند و اما الشیبه سباده یا منبر شکم یا شربت نیلوفر نافع بود و اگر با شربت نیلوفر شربت باوجی و عرق گاو دبان
اضافه نمایند احسن باشد و یا طباب با روز شدت تشنگی و یا حاد و بگام عدوم تشنگی و کجید در بعضی اوقات و یا شربت حمض یا شربت نیلوفر یا شربت سیب
بوقی که در دبان عرق نیلوفر تخم کچال برسد یا مطبوخ قرصی که در قولنج عرض شود که شربت استعمال نمایند و گاهی صیاج مثل شربت اکو یا قلع عان افتخار یا صیاج
گیلانی یا منبر یا منبر صفت شده بود و شش قرشی را در خواب و در لسان به استعمال یا بخار نمود و پس استعمال او بطریق دوا و غذا و شرب او کرد و بعد از ده روز
تب مفارقت تمام نمود و بقیه این اسویه ترشی تخم نافع حمای ربع را عرق از عرق صفراست و دو صبت که در مسلمات این نوع مثل شربت و یا در
و مقومنا و فیتون و سنا و ترندی و نقشه و خل کنند و در صیاحام بعد از دفع نفع و در غذا بنوشا و پنج باخونه بیشتر و اگر قوت ضعیف بود و در رت
گوشت بلور نیز توان داد **اقوال طباشیر** میفرماید که اگر سودا صفراوی باشد طبیب یا لازم است استعمال تبرید و تطیب بالغ از دوا و نیز شربت خود بخورد
و یکسجید غلیظه مثل ما الشیبه و نشستن در آب معتدل و غسل کردن بدان و تطیب طبعیت را بنه امثل آنکه از بنفشه و سپستان عناب اکو و ترنجبین کنند
و اگر از نار و الجبل نمایند بقوت بسفاج که بعد از غذا و الجبل در آن بچشانند یا یکسجید فیتون و شربت و در دو آب ببلند یا شربت و اما اسهال تمام مسامت
که بعد بست و میسر آید زیرا که ربع در پنج تب ظاهر شود و اگر سودا و صفراوی باشد بعد از آن تریج نمایند بچرب که تطیب و تطبیق نماید مثل فیتون و تر
و بسفاج و سنا و اگر صیاج صلاح معده صاحب این نوع ربع افتد بخرافات از دوا و اما اطباء نمایند و در حرارت آنها امثل بامون و شستن و کلیل لکله کنند
آن تجاوز نکند و بسیار کنگر کجی که در روز نوبت گاهی از مواجی نشود و اگر چه روز نوبت اقتضا از غذا بزرگ غذای آهنا و در نفعات نافذ در ربع
طبعی بلید است و فیتون و سنا یا یکسجید در آن بنفشه مطبوخ باشد و گاهی آنرا خلطت بر نشا میخورند خصوصاً روز نوبت و قی میکنند اگر نفوذ
شود **جر جانی** و اما قی میبند که علاج ربع صفراوی نزدیک دوی است اول بعد کند و هر روز که نوبت تب نباشد در آن گرم کنند و اما اگر در ربع
و آب انار ترش را که سنی و آب بادبان ترش نوشند و باقوانی که در علاج ربع موی مذکور شد هر یک بوقت و جایگاه خویش و طبیعت مطبوعه بلید و اگر در
قول شش که نشت نرم کنند و اگر اول بجهت نیم صفرا نمایند صواب باشد و اگر روز نوبت در آنکه اوقات حرکت خلط باشد قی کنند سودمند بود **صفت**
مطبوعه که بدان قی کنند بلید زرد و گاهی هر یک بهف دویم غشای فیتون سنی کی هر یک چهار درم تخم ترب تخم شبت تخم خرنوب هر یک یک درم
همه را بپزند و صاف کرده مقدار صد درم یا کمتر از آن با پنجه یکم درم یکسجید نیم گرم بنوشند و اگر درت در از شوا این قرص تمام کنند **صفت آن**
غافق ایندوم تخم کرسن عفراون هر یک سه درم یونیزینی لک محلول مثل الطیب پوست پنجه حبالبان هر یک چهار درم گل سرخ تخم گوشه هر یک
شش درم بادبان پنج درم و فیتون پنجه یک قرص صفا شد شربت و دو درم یکسجید یا باب بادبان آب کاسی **صفت** قرص دیگر که کسب است و فیتون
گل سرخ زرد شکم طاشیر هر یک سه درم تخم کاشی تخم گوشه هر یک دو درم صمغ عربی نشسته رب السوس هر دو حکم در لک محلول یونیزینی صفا شد
هر یک نیم درم قرص سازند شربت یکرم **صفت** یکسجید فیتون که در مارا بچین کار آید فیتون دو درم بسفاج دو درم گاو دبان پنج درم با شربت
خرب سیاه دو درم بسفاج و خرب و نیکو و فیتون و خرب و راجد اجداد و صسته جمله را در صد درم سرکه در صد درم آب بپزند یا بنفشه یا فیتون یا شربت
ماله و صاف نمایند و یکسجید داخل که یکسجید سازند و طعام هر روز زوده ماش کرد و و قلیه خیار و زرد یا بنفشه یا زرد یا بنفشه که در دوا و خرب
نمهند اگر قوت ضعیف باشد و بعد از بل روز گوشت بره و در غذا در بند و از میوه انار بپزد و اسهال که اگر تب ربع از عرق صفرا و شربت
ما الشیبه بنوشانند و بعد از آن یکسجید و ترید و تطیب که در اسهال با و الفا که نمایند و چون غایم کنند بکلی در روز نوبت یکسجید یا آب گرم کنند و غذا

نجات گیرند و نیز نباشد فاکه چون پنج غنی بعلی معمولی از او بیرون می ریزد و پس از آن که در او شود و در وقت بروز
 و اگر تب نباشد بر جگر از سر در نصف بدن غیر سوسن که در وقت در حصلات باشد و اگر تب کردن متوقف نشود و چون مغزوی با گشت
 کین سوسن خنجر در پدید آید و گشت آفت در حاست خواهد و جگر باشد و در قوعه و در فوس و جگر در پیش و بخت در حصل اوسط غشای
 مجرای آن **ایضا** اگر بعد مسلمات تب بدو قلی باشد و در شکم صلابت بود و گشت کینول به سنجی سده کینول در غشای جگر باشد و کانی شاهره و سوسن
 بوق شایسته چاشنیه شربت بزوری و دو تولد خاشی چار باشد و نوشانه دوم روز شیره مغز نمند و شیره تخم خربزه هر یک شش باشد و فوسن با
 قرض گل صغیر چار باشد سوده باشد به چند بیده اگر اسهال شود طباشیر کیمیا شده سوده و شربت انارین بر شربت کیمیا شده بالایش شیره و غلظت شیره
 تخم هر یک شش باشد کینول نباشد و اگر اسهال بدو تو باشد و رنگ چار باشد و باطل سده و تب بخت شربت انارین در دو روز
 کما شده سوده و داخل کرده و بدین بعد شیره و تخم خربزه و مغز نمند و شربت انارین زیر جره و بدین اگر اسهال موقوف شود و صلابت رحم طاهر و در غلظت
 سده و گشت سرخ چار باشد و غلظت چار باشد و در حق غلظت طباشیر یا سوسن شایسته و گشت و دو تولد داخل کرده و بدین **ایضا** برای تب بدو و آب که
 گشت کینول در حق غلظت کینول در گلاب و دو تولد مایه صاف کرده شربت بنفشه کینول خاشی پنج باشد داخل کرده و نوشانه را اگر شکایت در دو روز و شکم
 غلظت کینول سرخ و اصل سوسن تخم کانی شب در آب گرم تر کرده صغیر مایه و گشت داخل کرده صاف نموده شربت بزوری کانی اضاف کرده
 بنوشند **ایضا** اگر تب و سر درد و غلظت کانی شب غلظت طباشیر اصل سوسن گل کا و زبان در آب جوش داده مایه صاف کرده و تخم خیارین بر شربت
 خاشی داخل کرده و بنوشند باز تخم خیارین و گل بنفشه افزاید **ایضا** اگر بعد مسلمات و وقت بدن از اندرون سوزان باشد و در حوض بنفشه کینول
 گرد و آب کانی مرقق بدین **ایضا** برای حمای کلب بجا و کلب اول تبریات داده و در سوم چار معمول است منفع خاشی بنفشه غلظت کینول و آب
 هر یک چار باشد و سوسن غلظت و نوشانه و دو تولد داخل کرده و بدین و بعد منفع و سوسن سانی کینول که سر شش در پنج و در پنج و در پنج
 پنج تولد زنجیر چار و در حق با دوشم باشد به سوسن معمول افزوده و بدین از ان اگر تب مغاقت نماید و از چار و از تجا و از نمایه و در
 غوره بالایش از کانی و دو تولد یک سده ساخته و شربت بزوری و دو تولد خاشی شش باشد و شایسته بخت بدین **ایضا** اگر حمای کینه بعد تقدیم بخت
 سده و در او در وقت بقایای مواد طوی و لقویست بجا شیره خیارین شش باشد شیره اصل سوسن چار باشد و کینول خاشی چار باشد و بدین باز شربت
 و دو تولد در حق غلظت کینول هر یک پنج تولد داخل کرده خاشی یا شیده باز شیره و غلظت کینول شش کانی هر یک شش باشد شیره و ابان چار
 شیره خاشی شش شربت بزوری و دو تولد خاشی یا شیده باز شیره شربت گشت و دو تولد شیره تخم خربزه شش باشد افزاید و آب
 کانی سوسن مرقق و بخت تولد شیره و تخم خربزه شش باشد طباشیر بدین سده شربت بزوری و دو تولد بدین و از قرض شیره سوده افزاید و شربت
ایضا چون بعد تقدیم معمولی تب با دوشم نماید کانی سوسن مرقق و بخت تولد طباشیر پنجاه شیره و خیارین هر یک شش باشد شربت بزوری و دو تولد
 خاشی پنج باشد و فاشل باز قرض زرشک صغیر چار باشد سوده و گشت شربت بهر آب کانی و دو تولد شیره و ابان شش شربت بزوری و دو تولد
 باز شیره و خیارین شش باشد **ایضا** برای حمای کلب سوسن آب کانی سوسن مرقق چار تولد شیره اصل سوسن چار باشد شربت بنفشه و دو تولد خاشی چار
 دوم روز گشت و دو تولد کانی و تولد شیره و خیارین شیره و غلظت کینول شربت بزوری و دو تولد خاشی پنج باشد باز شیره
 خیارین شیره مغز نمند و شش باشد و بجای غلظت اصل سوسن چار باشد کینه باز به شربت مرقق و فاشل کانی کینه بوق و فاشل
 باشد و ابان شیره خیارین شربت بزوری بدین **ایضا** برای تب کینه و سر درد و قی و صلابت معده شیره کینه و اصل سوسن شیره خیارین در
 عرق کوه عرق شایسته برآورده شربت بزوری و خاشی داخل کرده و نوشانه و کوه خشک مغز نمند و آب کینه بهر جگر که بگردد و بگردد و بگردد
 از ان غلظت کینول غلظت کینول اصل سوسن غلظت کانی خیارین غلظت شربت بنفشه خاشی داخل کرده و بدین **ایضا** بعد مسلمات برای غلظت

اصل السوس تخم گشود تخم خاریاد رنگ بر یک ده مثقال تخم خاکل گشود رشت گشود تخم خرزهره پنج بادیان رب السوس هر یک هفت مثقال قند سفید مثقال
مثقال شکر شست سی مثقال بسترور تب بنامد ایضا مسی بنامد لایحات که به از نسبت روز در جی حیات بدست حاصل مزاج اخشا و نفع تجلی نماید
از کسینجین زری سیب زانغ صفت زرشک سی مثقال تخم گشود پنج مثقال تخم کاسنی یا مار مثقال گل گشود رشت گشود هر یک سه مثقال گل سرخ بادیان
کرنا زج هر یک دو مثقال جوشانیده صاف کرده با قند و شکر چاه درم بقوام آورده بر روز پنج مثقال تا هفت مثقال در آب صغری و در موس
باشیر و خیابن کاسنی و اگر کرات غالب تر باشد با قوس کا قدر در جای بلخی و سودای و حیات مرکب با قوس زرشک صغری و قوس در صغری هر کدام یک مثقال
دانه با شکر تخم کاسنی و بادیان و بادیان از قاص بنفشه شربت بزور بسترور بنفشه و کر عمل آمده برای تب هر یک صیات که در او را بول
و بعضی داخل سنگ کرده و دانه در قیاق و قتیق سد و جگر نافعست تخم کاسنی بادیان تخم خیزه تخم خیابن تخم کرم که در قسط یک و پنج
مثقال است پنج کاسنی گل غافله تخم اصل السوس سنبل الطیب بنفشه نیسون گا و زبان هر یک سه مثقال لکونی و انیکوفت جمل را یک شاد روز پنج
و طل آب ترمانند و روزی نیست درم آمیزد جوشانده را در طبل ماند صاف نموده قند سفید کن اصاد کرده بقوام آورده شربت یک و او که در شربت
باشد بعضی آن شاد پسته یا پسته یا دانه در گوا که چهار مثقال را در غطانی با یک سوه بعد قوام آید در فراخ سنگ نافه کارد شربت برای تب
هر یک از صفرا و بلغم پنج بادیان پنج کاسنی اصل السوس شاد پسته و سیر صغری هر یک چهار درم تخم خرزهره تخم گشود شکر یا بادیان گل غافله هر یک درم تخم خیزه
تخم معصر تخم کاسنی بادیان را در صندل سفید کن سرخ گل نیلوفر و در واحد درم قند سفید سبزه و ایضا برای تب هر یک که در قسط یک و دو
نافهست تخم کاسنی بادیان پنج کاسنی تخم اصل السوس گا و زبان هر یک سه مثقال سیر صغری نیست در پنج مثقال سنبل الطیب گل بنفشه کا و در
شکافی هر یک دو مثقال قند سفید نیم سیر صغری با سیر بقوام آورده ایضا که برای تب با پنج اطراف و جرب است پنج بادیان پنج کاسنی هر یک درم
سیر صغری و در واحد بادیان تخم خیابن تخم خرزهره بنفشه شاد پسته اصل السوس گل نیلوفر تخم گشود براده صندل گل سرخ و عسل المثلک گا و زبان را در غطانی لکونی
هر یک درم قند سفید کن شربت بزوری معتدل برای حیات مرکب و اراضی جلد مولد تخم کاسنی تخم خرزهره تخم کرم و در واحد مثقال
در آب آن پنج کاسنی دوش مثقال تخم خیابن بادیان یک مثقال و بلغم قند سفید در دانه مثقال لطیف متعارف تیار سازند طبعی فستقین که در آب هر یک
بکالا یا نیسون تخم فستقین روی اسارون بادیان پنج از هر یک درم بقدر حاجت جوشانیده صاف نموده استعمال نمایند عرق نمک مولد بلغم
برای رفع تب که در استسقا و برقان نمک ساغر بران نماید که سر شود چون آن گل که از آن ظرف میسازند مزاج کرده با یک سایه و جها سیر در شیشه
گل جمل که در اخفا عرق کجانه شربتی دوسرغ با چهار سرخ **قرص زرشک** نافع از برای حیات مرکب و سردی و جگر که استسقای حاد زرشک سنگ سنگ
در آب گل سرخ کاسنی تخم گشود هر یک دوش مثقال ربون صغری یک مثقال کونده بیته اقراص سازند شربتی در دو درم بنفشه و آب کاسنی و سنبل الطیب
قرص گل که جهت تبهای که کونده بود به دست گل سرخ اصل السوس شکر که چهار درم طبعی سنبل الطیب تین و در دو درم بنفشه و درم گل سرخ سازند و پنج
همه یکجمله کاسنی شربت بزوری و در قوس بنفشه که کونده اسراف نافع بنفشه غبار درم تخم کرم و تخم کاسنی که کونده کاسنی درم رب السوس سرخ گل غافله
هر یک درم و صندل یک مثقال سنبل الطیب که کونده اقراص سازند شربتی یک مثقال مطبوخ که در جای کجانه که بادیان با دو درم لکونی لکونی که سرخ گل نیلوفر تخم
تخم شاد پسته پنج کاسنی هر یک درم روی بنامد دانه پسته ای که آب بنزدیک گاه سوه نمک صاف نموده بنفشه و بادیان و لکونی بقدریفت درم صاف و درم
مطبوخ که برای تب که در جدیل است گا و سیر شاد پسته تخم کاسنی بر واحد کونده شکر آب که در صبح خوش اده صاف نموده و در شربت بزوری بخورند و اگر
بعضی غایت عرق کاسنی را که در وی بنفشه است و لکونی و شربت بزوری معتدل از جوده و اگر سیر و شاد پسته اصل السوس شکر بنفشه و درم افرا و اگر کسینجین
و نوزل گشود لکونی غافله فستقین شکافی بادیان و در پنج کاسنی تخم خرزهره و افرا و در مطبوخ سندی برای تبهای که کونده بنفشه و زرشک و زرشک و زرشک و زرشک
هر یک که درم صغری از یک درم شربت که آب کجانه شاد پسته یک کونده باقی ماند صاف نموده بخورند لکونی لکونی لکونی لکونی لکونی لکونی لکونی لکونی لکونی لکونی

[illegible]

[illegible]

ن و لزوجت و سواد زبان

منہ پر سیاہ

تبریر عظام شہید

تدبیر صدراع و قتل اس

[illegible]

اخذ اور طبیعی اور بسیار از ان که گفته اند از نقل غریب و پستی زبون داشته و چون ناله کیدگی متعلق شود و معده او کشیده گردد اکثر پیکان و چوبین و اجنبیت که در کتف
آید و در حقیقت در این خطا باشد و اما وقت غذای با وقت اعتدال بواسطه در اول شب تابستان یا پیمزدستان الکا باشد و غیره استعمال نماید و در صورت
واجبیت کغذائی از ان که استراحت کرد و شکم باشد و نفی نماید و کس بسیار و از قبیل چربیست که ناله در ان اجتناب کنی چکه چای و چینی اشتراک ضعیف کند و گاهی
تشنه بیدار کند و در نیمه شخصی را که این بالک شده و کد ان اشتیاقی ناله کجای که مشرب بسبب ضعف یا اختلال در معده وادی در اکثر مثل فشی و دیار یا بحر فاسد بسیار
قلب و کجای که مشرب بسبب بکری غلبت جذب و وضع و جکط باشد و از رنگ از رزق سفید و کجای که مشرب بسبب غلظت در معده و بدن و تشنه و کجای بسبب
قوت بدن و حرارت غریزی یا در معده خاصه باشد پس سیر بر واحد یا پنج معلوم برقی ترک ممکن بود یا دیگر و کد ان که بسبب سبب جلی برای تأمین بدن و است
و خصوصاً چون اشتیاقی ایشان با قوطی است بسبب ضعف در معده آنها و از هیچ در ان باشد و اما مقبولت معده که مرکز از ان باشد مثل قص و در زمانه
کجای بسبب نگر در صاحب کامل گوید که تا قبل از عرض کنند که از حیثات و امراض خاصه یا فساد شده و از ان خارج شوند پس بدان ایشان ضعیف
و خون در انما قبل بسیار شده اما ضعف بدن بسبب آنکه کس از او استعمال تیر لطیف در ایشان و کثرت تحمل ابدان آنها بکرات تب بود و اما قوت خون
بسبب حلق حرارت می خون را و افانی آن بسبب کثرت تحمل و غذای و لطافت آن پس حرارت غریزی در بدن ایشان به دلیل سبب ضعف گردد و فساد محتاج
بتهیه و لغزش می خون را قوت بسیار شده و اما اول پیش از او است استعمال و در ایشان از حیث که تیر ایشان بجلو افشای مرض تا سرور مثل تیر ایشان که در وقت
مرض بود از لطیف غذا خوردن و زور و در انما که بدستور باشد تا از خود مرض بدان این باشد بعد از ان نقل نمایند بسبب غذا که آن غلیظ تر از ان باشد اکثر
انکه بیدار پیش از کرمای و کجای که مشرب و تنوع و در انما و از نوبی تا بعد از استحال کنند تا سینه آنها و اما می مرضی را با بل و جلی و مرضی پس از ان یکدیگر غذا و بره و کد
آنها پس بجوم آنها ناله که سواره برین زیاده نمایند در روز و دیگر که قوت ایشان تحمل باشد تا کد که عادت آن داشته باشد و بیشتر و اگر
شراب خواب باشد در ابتدا شرب بسبب قوت غش و مشرب و آب بنده و از ان ترقی بقوت تر از ان نمایند تا انما مقدار عادت خود کرد و صحت او بود و در استحال
با تیر بیکرم و در غذا و اسطفا نمایند و اگر در اینجا حرارت ظاهر باشد و در ان قیام اطول تر باشد و از استقامت غذا و شراب و از بجم و عطش و ایضا و از بجم
و ریاضت و شست و شوی و آب غلبه و غضب بیداری و جماع خند کنند زیرا که این همه تحین مزاج ایشان و تحلیس جبر ابدان آنها مقدار کثیر نمایند و بسبب این ضعف
گرد و یا دیگر که مقدار غذا و ناله نمایند که بدن او جان نماند که نهوزان و در مرض بخونی پاک شده باشد و در بدن و عقیده ماده باقی بود و از علما که این را بدان معلوم کنند
آنست که بعضی در این معنی استقل نماید و درم باخرج باعزان از اشیا که بدن بحران میباشد نباشد و یا چون وضع تمام و وضع عکال باشد پس اگر در بعضی است
یا توان و در اول تکلیف معلوم کنند و یا معنی در بدن ناشکی دارد و سر یا اعضا شکنی اگرانی در بدن باینده و یا عروق بسیار و یا در وقت خواب باینده و آلات میکنند
بر آنکه در بدن فسادست و آن محتاج به تحقیق است پس اگر با وجود اینها کلال در مفاصل یا تعب در بعضی اعضا یا در باینده و خروج در اعضا باشد و چون علما
از علامات مذکوره یافتند که در مرض حذر و احتیاط بسیار کنند و تدبیر باشد مثل مرضی یا قوی از ان استعمال اشیا یا بجمه و مطف و لطیف غذا و استقل کردن
نمایند اما اگر بعضی مع ذلك ناقص از اشتیاقی باشد و یا اشتیاقی غذا و بود و بخورد و بدن او فرسوده شود این تاکید در آلات آن نماید که بدن او خفت و نغمت چنانچه
بقدر او کس بفعل کند که چون ناله از مرض چیزی از غذا بخورد و یا از ان خورد و بدن او زیاده و شود و بدن او محتاج به تحقیق باشد و چون حال بدینند باید که تقلیل
غذای او و لطیف آن و تدبیر بدن نمایند و اگر اگران تیر بیکرمه مرض خود کنند و بدن بعضی صحیح سنانچه چنانچه بیکرمه گفتند یا انیک یا کس نیستند هر قدر که از غذا بخورند
شریف نماید پس بدن بهجت بسیار که از علما که از ان خون در ان ظاهر باشد قصد کشاید و از خون مقدار حاجت و احتیال قوت آخر نمایند و از خارج از ان و یا
کنند زیرا که از قاضی محتاج به زیادی خون حیدر بدن خود باشد و اگر علامت صفرا یا مزه بود و یا کس استقامت و یا سبب صفرا که از ان لطیف باشد و اسهال از ان
بود مثل طبع خود که در خاشاک و ترشید و بلاب یا منقشه خشک باشد و شربت و در ان برین از خود مرض را پس اگر در معده از ان در معده که در مرض خود نمایند
اگر چنانکه ناله رابعه استقل غذا یا معده می شود و طبیعت او نرم شود و بدن او زیاده و گردد و یا ناله که در معده از ان خود را می کس چنانچه بیکرمه گفتند ناله

تکلیف بکلیت در عرض غرض غرض از رفتن قوی و معده تپاننده و در اعصابی و قوت قوی و علامات جید باشد و لیساک را برانند و در بول که می شود و لکنت
بحران عری کند و اگر غرض عظیم و شایق حاصل برین و انتفاخ عروق و غارش بینی و سرخی رنگ چهره و چشم و بیرون رفتن و تعدد و جانب مجرای طبع
بفرج و دیدن رشتای رخ و تپش چشم سیلان اشک و شدت اشتعال و صداع و ضربانی و درد در گردن و ترقوه و چشمتی و معمم و صداع
باشد و دلالت بحران عانی نماید و اگر انتفاخ طبع را منتفاخ کن و سفیدی قاروره و نقل و درد شانه و تنگی و انتفاخ قصبه و حرقت علیا و احیا
براز و خلط عروق و صداع ظاهر برین باشد بحران ادری و دلالت کند و اگر ناریت بول و اختلاج لب برین و شدت یاقوت و غشاوه و چشم را ناریت
و غمی برین و در فم معده یا سیلان احاطه خفقان معده و صداع معده لرزه و سردی شکم و ضیق النفس و سقوط رنگ زردی چهره باشد بحران خفایا
نماید و اگر ضیق ضیق عروق و عدم صلابت آن و مضطرب و ترقا و شکم و نقل و شرا سینه و تعدد درون و در پشت و اختلاج و عضلات شکم و خلط بول
و عرق و گرانی بر سینه شکم و انتفاخ و ران و کشت گلبنی بر بازو سابق و آمدن او فراده ترا حادث و لمبزی و تنگی شکم باشد دلالت بحران اسهالی کند
و اگر اسهالات دالی بر کلمات دیگر نباشد و گرانی در رجه و در شکم و در اعضا و در تعدد در رانجا و اختلاج در فم و کشتان فم و فم و فم و آمدن آن دریا
حکم نمایند که بحران غشی خواهد بود و اگر ضیق عظیم باقی بقوت و خفایا سائر دلالت توجه با ده بطرف دیگر و عادت سیلان خون از مقعد و نقل و اختلاج
در فم مقعد در درگاه و در فم و در حال نیز در پشت و زار و اعضا شکمی باشد بحران از کشتان عروق مقعد خون با سیر باشد

علامات بحران انتقالی

آن توت تب مع ثبات و جوع و وضعی از بدن و احتباس استقراغات از بول و براز و عروق مفرط و دقت و سفیدی بول و تا نفع فرج با عدم او جمعیت
قوت و جودت فیض و لیساک و امراض سیلیه و طبع عظیم باشد بقدره و جوع و انتفاخ عروق و در شل بغل و کج ران پس گوش و شدت التهاب و جوی
که در عضو ضعیف است با جوع مفاسل با جوع متب بر جود انتقال داده دلالت کند تبس عسر بول و گرانی در نقل سم و سبات و عرض و ضیق النفس
و غده و علامت دال بر نقل با ده مسوی عالی باشد و نقل و در در رانجا و سفل مع التهاب و انتفاخ و کج ران یا در زانو و در مرقع و انس تنس در ران برود
علامت انتقال با ده با نقل باشد و چون قوت صحیح و علامات جید باشد و قوت بول زانیه در زانو و در مرقع یا در رانجا و جود و جین قوت بر نقل و جود
بغیر بحران ظاهر معده و در مرقع یا در رانجا و جود و جین قوت بر نقل و جود یا در رانجا و جود و جین قوت بر نقل و جود یا در رانجا و جود و جین قوت بر نقل و جود
و فصل زمستان و سن کم و دلالت قوت بحران جود است بلکه از اسباب اوست و از دلالت قوت بحران جود است بلکه از اسباب اوست و از دلالت قوت بحران جود است
و دردی مرض جاریه از تب است و روز و ایضا با جود و تا خران کلمات نام باشد و در اجزای و امراض و از دلالت قوت بحران جود است

علامات دال بر بحران جید

بهترین علامات بحران فاضل آنست که نفع نام شده باشد معده در روزی از ایام بحران محو شود که منکوشه مثل مفتوح چهارده و پنج و آواز و آواز و آواز و آواز
از ایام نام شده بود و مستغرق باشد با نقل و جود و جین قوت بر نقل و جود یا در رانجا و جود و جین قوت بر نقل و جود یا در رانجا و جود و جین قوت بر نقل و جود
و حال ضیق که در اوقات علامات معصوب قوی بین باشد و خصوصاً چون در دور قوت از نیا و نماینده و اختلاج فیض که شود و مستغرق گردد و ایضا که از دلالت قوت
منکوره مرض راحت و مفتی باید و امراض که بحران باشد نقصان پیرو حرارت ساکن گردد و رنگ بیاد رنگ که شود و فیض و از دلالت قوت بحران جود است

علامات دال بر بحران ردی

اوسول بر آنست که محال علامات جید منکوره باشد و این مثل آنست که حرارت بحران قبل منتهای مرض دفع می شود که در دور و در بحرانی باشد و رنگ
با دی فیض و در مرقع یا در رانجا و جود و جین قوت بر نقل و جود یا در رانجا و جود و جین قوت بر نقل و جود یا در رانجا و جود و جین قوت بر نقل و جود

و این علامات دال بر بحران جید است و این علامات دال بر بحران جید است و این علامات دال بر بحران جید است و این علامات دال بر بحران جید است

ورم صلب

[illegible]

سفید از رنگ گل ارغوانی آب کابو بر وزن نیت اسفند طلا نمایند تا محالفت از تنفر نماید و اگر سقر مرگ در سفید از زیر تو سبای خنول بر وزن گل طلا سازد تا انزال بآید و گویند که اگر سنگ نیست جمیع سوخته بر وزن گل و طلا نمایند سرطان متفرج را محبوب و تبدیل است و در بیان سستاری و جوی مسطرت که روغنی سیاه راغب بر وزن ده درکه استخوان پخت سنگ پخت تازه باشد یا خشک گفته در روغن انداخته حل سازند چون غلیظ شود طلا نمایند که سرطان و جمیع فروغ را نفع است و اسرب سوخته نیز بر وزن نوشته اند و بعضی الطبای هند می نویسند که برای سرطان که از افراسیت گویند طلا منقش در پول باده گاه نامایید و گویند صبیح سایید طلا نمایند و بالایش بر گنیم نیکو مرگ دره بریند و گویند که گاه کندره پوچ که بظرف میوات میوات اند اگر از اردبول گاه از سایید بسیار و بر سرطان طلا کنند از ازل سکن و اگر بر منقش مقدار چهار دم در روغن کاغوب نیزند تا مثل مرهم گردد و در موضع سرطان بنهند پس نسخ که از آن زیاد و ابتدا از تنفر بعد از آن و تنقید و انزال متفرج نماید و برین ادویه استخوان گریست که آب بلبه و بلبه و الکاید و طلا نمایند صفا و حکیم علوشان که در دارالسرطان متفرج از جوی است پوست اندام منقش بر کل مغر و اسروا حکایت که گفته بجهت درخشش اولافند سیاه و گندم سار و اگر از باده از سه سال باشد بتدریج یکم سخته بکار بند و از خواص این ادوا آنست که در درجند ساری و آفتی باشد تمام و در افرجند میان دو چون در واقعده کجی نیز انجامی نامایید پس به اندک تره صیحات انجامی و کا در قروح غشیه را هر نامست و در بیاض حکیم حل خان مسطرت که ادویه را مع قند مسادی گرفته بآب سخی کرده استعمال نمایند لیکن باید که اگر در سرطان شش حلقه صفا نمایند و بالای سرطان از دوا پنج نامی بنامد که لی این نفع نمی بخشد **مرهم سرطان** معمول و جوی حکیم قاضان شنگرف حلقه سیاه و گندم سار زرد چوب بر یک یکدم پهل سدرم بر یک یک شمشک شده افتاده باشد یکدم جدا جدا گرفته سیاه بموم سفید بر یک یک روغن کاغوب در حاجت دوم بروغن گدازه جلد یکجا حل کرده مرهم سازند و بر سرطان و دل بر پارچه طلا کرده بچسباند و اگر در سرطان و دوطه اسرب را آب کستور نیز بر یک با هم ساییده طلا نمایند **او ایضا** که در درشتنا و در حرات را با صلاح آرد و صندل سفید یکدم بوش در بنی آفاق یا بر یک و در مرشیات امینا سوم سفید بر یک جدا جدا سرطان سخته یکدم و روغن گل قدر حاجت بدست و مقرر مرهم سازند و عمل آرد **ایضا** برای سرطان و قروح و آب ان بیاض بر بنی شغل زبان سنگین یکدم و رسک و سنگ بر حاجت تنزی خطائی و اندام پهل از زردت بر یک دو شانه کافور بهیم می شنگرف رومی صندل بر یک سه شانه فلفل گرم است و یکدم و روغن گاد و دام **اقوال صدق** شیخ صغیر فرایده بچند توقع در علاج او باید داشت آنست که چون ایندک اندک پس کبابی ممکن بود که شش نندنی که بر حال خود باقی ماند از باده و شش و حفاظت نمایند تا متفرج نگردد و گاهی در بعض احیان اتفاق افتاده که سرطان مبتدی به شود و اما مستحکم نباشد و آب بیا باشد که در آن سرطان خفی عارض شود و در صلاح شش آن باشد که بقراط گفته که حرکت ندم پس اگر حرکت ندم بسیار است که مودی بملکات گردد و اگر ترک نمایند و حیات ننگند پس کبابی مدت طول کند مع سلامت و خصوصاً چون اصلاح افند بکنند و غذا نیکو تیر و ترطیب نماید و ادویه ساکن سالامیاکن مثله الی شوره و بیا رضاضی در زرد و جینه نمیشد و مانند آن اختیار نمایند و اگر در حیات حرارت باشد و دماغ گدازه مسک صاف کرده بچند و قبول رطوبتی که در مجاری است و گاهی سرطان که کج محل قطع باشد و اگر ممکن بود که بچیزی باطل گردد پس امکان آنست که باطل شود بقطع شده الاستیصال متعدی بطا لنگ قطع از مرطیبت و مرسمان جمیع عروق ساقی آن و دوشی که از آن چیزی باقی نماند و بعد از آن حول بسیار از آن سالک گردد و تقدم متقیه بدست از باده و بیا باشد و فندک گندم بعد و خطا و بر بقای او باغیر چه در دست کیفیت و لغویت عضو دفع نمایند و بعد از آنکه قطع او در اکثر اوقات شد او فواید و گاهی بی قطع مانع حاجت افتاد و گاهی در دماغ خط عظیم بود چون سرطان غریب اعضایی کشید و نفیسه داشت و بعضی ترا ماکتبی کرد و اندک طبعی قطع پستان سرطان نیز از او پس در پستان دیگر سرطان پیدا شد که مرگ است که پستان ثانی در طریق سرطان کردن باشد درین حالت را مافات افتاده باشد و همان است که بر پستان انتقال باده باشد از این ظاهر تر است و فکر ادویه موضعی برای سرطان که بر آن اراده چنانچه مرگ می شود شیخی **ابطال سرطان** اصلا و این دشوار است و منع از نزدنی و منع از تنفر و علاج متفرج پیش آنکه بدان اراده ابطال سرطان کرده شود در شش و دوا فی اعضا کرده شود که در وی تحلیل باشد برای آنکه از باده و روی حاصل شده و دفع باشد برای آنکه مستعد برای حصول بود و عضوانان و شش و القوه و التو کینا

و در زیر پخته شود و چون سر کند زخم آن کشاده بود و اکثر آن باشد که پخته بجای سر کند و با تخم کدو و دی ترازین است که نفی اوجوشن پس بخورم که
 بگذرد و آنرا فاسد کند و ازین قبیل است که بسوی جانین منغمه شود و در عضو قابل آن نیست که در آن خراج حادث شود چنانچه در مصل خراج خراج با آب
 پس اگر در آنجا خراج بر آید و عظمی باشد ماده سخت مغلوب بود و درین وضیعت ترین خراجها است که بر اطراف عضله کثیره العصبه می آید و اگر در اندام
 بیشتر باشد و خراجها مختلف باشد در آن وضیعت هیچ آنجا بحسب غلط در لطافت و غلظت و اوج و در دردت و اعتدال او بحسب فصل و سن و غیره
 و خراج بعضی نیاید و ماده که انداخته است مستحیل بر یکم گردد و بحسب قلت حرارت غریزی و عضو و بسبب غلظت چه ماده و گاهی در باطن کتباید به جفت بر نشود
 بحسب غلظت و در آنجا که در وقت بیکم در وقت غریزی واقع شود بر سرعت و گاهی واقع گردد بحسب رطوبت و در وقت غلظت بر سرعت
 نشود و اگر در وقت بیکم در وقت پس سرعت نرم گردد و بحسب کم و کسب یا اندک یا کثرت در وقت غریزی واقع شود و در وقت غلظت بر سرعت
 و اسباب این اسباب او غیر از اینهاست در وقت و در وقت با سبب غلظت و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غلظت بر سرعت و در وقت غریزی واقع شود
 طریقیست و آنکه در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 مستحیل بر یکم که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 یعنی بدان چنانچه باشد پس تمام ماده و رنگ آن خراج است که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود

احکام و ریم

در آنجا که بر یکم نیست که سفید و چهار بود و از آبوی بسیار باشد و از سر که سفیدی بر او لعل قیمت طبیعت است و بهر ای توام لالت کند و طبیعت در وقت
 مستحیل بر یکم که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 و از غلظت و قیمت و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 کند و چون ریم مختلف اجزا و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 شود و از آنرا در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 مستحیل بر یکم که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 و این باعث مرض در آنجا که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 مرض دیگر باشد این نیز که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 آن ماده جمع گردد و ماده که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 و این مستحیل بر یکم که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 و از آنکه در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 از این خراجی و غلظت و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 گوشت و در آنجا که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 و برتر باشد و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 تا که از آنجا که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود
 و این مستحیل بر یکم که در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود

در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود

در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود

در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود و در وقت غریزی واقع شود

[illegible]

نقاط و نقاط

[illegible]

شش اونهک یکدرم و ادویه خشک را سایید و بر عجمه زیت نیم قوطی انداخته بپزند هرگاه مثل مرغ گردد استعمال کنند

شورکین

[illegible]

و با این حدوث اسباب باشد در بدن بی ترش در بک و در بدن ملایم و در شک و اوقاف نیز قبل از قبول سیلاب و درم در پنج ترشی باشد اگر در حبس
 نباشد محنت اگرانی در زبان و یادگرش بسیار کند و دران مانند و اسحاق اگرانی سر و صلب و با بیاضی و خفت بسیار شود و امتدای خون باشد قصد
 نشسته و حبس نیز هنوز در دگر و اگر ممکن بود تقییل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر امتدای دم نباشد میافسد و در او اشل شده باشد باز
 از خون باز انداخت بخت و شانس و با شوی و دیوانه اند که کور و نظیر بارد و بالیدن تراب بر کفهای دست او و عهد بر دانه اگر انصاف باشد و فدا
 قوت تر از آنچه مرغ باید و او بخت یک باب بکزه و تقیازی یا ندری برای مولد صبر باشد و در اطفال و کودکان و چنان بود که سر و سخت و طبع بسیار کز
 و بعد بکوز و شب بطله قوی بدی آمد و بوقت شب بچگام سر دت پیشتر میشد و اکثر ادا و اگر کشته بود در روز پنج حبس به سر تمام بدن ظاهر میشد
 و چنان قوی تر شد که اگر بخت سرفه میزد نافع بود و در حبس را نیز در میگرد و ترشها مضر بود و درم سرفه را و هم تپ را و خدای تافه یعنی با شوی یا
 برنج بود و گوشت کوفته اندران جو شیده و علم گندم گوشت اندران جو شیده و بعضی را آش جرساده و بعضی را فو خان برنج و بعضی را شش برنج
 و دیگر چیزها و ترشها و سرد و شیرینها هیچ ندارد و بعضی گوشتان مقدار میوه را ناالمسی اندکی میاد و در بدن اوج ترش جهت یافتن اگر در
 بخت بود و در روزانه هم حرمان نام لعرق بود و چون مرض بروائی و ضعیف بود حاجت بر تنقیه نمیشد و مشیت احتیاج تنقیه گوشتان سخت و طویب
 و در دم رسیده را با شربت قوت سبب تنقیص که تدایر کل و شرب ایشان مبروده باشد و حضرت استاد هیچ محصور با نمیکند مستند که
 جامه پاک بپوشد و شربت آنکه در یک پیش برای روز حبس بنویسد بعضی ترشین سینولیند که اگر صفرا و کمال غلبه در ذاتی و در طبیعت نیز ترشین
 بزدی طبع لازم نمایند و سکنات مناسبه را و صفرا و شرب اشیر را شربت الو ترشندی یا آب انار بر مصور شحم و شیر شربت یا این نوع فو که
 ترشندی هیچ نوعی که از آنجا و در دانه الوی ترش بر یک پانزده و اند سپستان عتاب بر یک سی و دانه و عرق کاسنی یا آب عروق آن بقدر با و سیتر زده
 بالیده و در تولد تا چهار روز شیر شربت حل کرده بنوشند یا مغز یا ترش ترش و ترشندی و آب کاسنی مرق یا عرق آن ملل در صاف نموده یا شیر
 و در عرق با دام بخورد اگر سرفه نباشد و الا با نفوم حل و برین عتاب سپستان بر یک سبب و دانه و خربانی و ترشندی بر یک پانزده و دانه و عرق بنفشه
 یا که تر کرده یا جامه ترش ترش بخورد یا مغز فلوکس کو سپستان را در آب بنده و اند خیسباده صاف کرده و اند شیر شربت و در عرق با دام و یا مغز فلوکس
 در لعاب بعد از و اسبقول و در شیشه غلی یا به و اند شیر شربت و در عرق با دام دهند پس بنگرند اگر خون نیز کمال غلبه داشته باشد و آن محمول را و اند
 اکحل یا مسلیق و خیره و ساینده بعد از ان لطیفیات و سکنات صفرا و خون بدین مثل اشیر که سابق مذکور شد و شربت نارنج و ترنج و لمبو و سیاه
 و غوره و قوت و دانه و در شک سکنجین هر کدام که مناسب باشد با عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی و غلغلی سنگ شود و یا اسبقول یا پشیده
 پس اگر غلیان و صحت ماده قوی و رقیق باشد و متوجه بغلیه آن شود بر دات مغلفه بمقدار یک غلیان و صحت آن کم کرد و نه بسیار از صحت شیر
 تخم خیارین یا تخم کدو یا تخم فخنبد و اند شیر شربت عتاب یا نیلوفر یا کادی یا جامه ترش و ازین همه برتر قرض کافوست آب انار ترش یا فخر
 آن یا شیر شربت بی ترش و سماق و اند آن اگر سرفه نباشد و اما اگر غلیان و صحت چنان نداشت باشد احتیاج به تنقیه نیست که آن بسیار
 ضرر دارد بلکه ماده غلظتی داشت باشد ترقیق آن نمایند و اعانت طبیعت بر بردن مثل آب برگ یا بان و برگ کاسنی و برگ عناب و شکر
 فاکشی سنگ شود و عرق کادی یا جامه ترش آن کنند و اگر گدای مذکور نباشد تخم آنما یا فاکشی و شربت کادی و عرق گل و درج
 بدین و محافظت بعضی اعصابی شیرین بدار بر یک در صندگی گذشت یا بکزه و از آن لیدن در عرق بریدن اجتناب نمایند بجهت تها بر سبب
 از در حبس است اما بعد از مغلفات و دیر دات البته نباید داد و ملا حظة غلبه صفرا و صحت ثوران آنرا در دست ندین و معینات بر بردن
 می باید بخار یا در آب با و اند غیره مسطره یا انقوع یا مطبوخ تخم آنما یا فاکشی کاسنی یا درج یا بان و گل نیلوفر بر یک یکدم نمیکند شقال
 یا کل از شربتهای مناسب و در عرق فاکشی سنگ شود اگر حبس در برده و بری کند مسطره و خیره و سی حد سپستان و ده دانه کادی یا جامه ترش

نسخه نفیض
 نسخه نفیض

باب عمل کرده هر واحد نفع مست و اگر دوزخ کاو بدوشند و هم طلا نمایند نافع بود و اگر گنج بدوشند چنانچه فصل نمایند برای شتر هم مفید
 ضما و شترهای جاری را با فراوانی و سودا مغفور عبد الشعلک کشند که گنج قدری آرد و با هم میخطلد نمایند و لیس سرخ طلا بنویسند
 طلا حصف نامی سبز صندل سفید زرد چوبه بر کوفه پیچند لیس که و گلاب طلا نمایند عرق صدر بر کل بلای شتر که با دردت
 و سوزش باشد بسیار مفید است گل صبر که زرد یا و آنار در آب پیچ گیلد و آنار شب تر کرده صبح عرق کنند و آنار صبح و شام بنوشند
 و اگر با قرص کا فور دهند بهر ترست اقوال حکما و بسمل گوید که شری اگر از خون باشد که حدت و سختی پذیرد یا دیگر فصد کنند بعد از کباب
 تر سندی و اکوی بخار و بلیله زرد و بنفشه بنوشند و یا آب انار بن تر سندی بیاشناسند و یا دیگر بنفشه زرد و دردم ابارج فیه الکبد دم
 و بسنجین سرشته بخورند شیخ میفرماید که اگر خون غالب باشد مهارت بقصد واجب است بعد از اسهال صفر آسانند اگر قوت
 متعل باشد مثل بلیله و درخ و یا باج کچور و شترتی سه درم در سنجین و تسکین او مثل تر سندی و آب انار بن و آب انار خوش و فو قع و باج
 و اما اگر آب و قرض طایفه کا فوری آب اندار کنند و نوشیدن آب گرم در روزی چند بار از نافع بنفشه و لیس طبیعت صاحب او کنند و فو قع
 سماق صاف کرده سه اوقیه نوشیدن تسکین تمام نماید و آنرا فیه طغشیل و سرکه زیت بر وزن بادام و سرکه زیت باب فوره و دوزخ باشد
 جرجانی و ابلاقی منویسند اگر علامات خونی ظاهر بود و در کباب یکدیده آب فوره طلا کنند و شربت فوره و آب فوره باب سرد و دند
 تا ساکن شود و هرگاه که تسکین شد فی الفور برگ زنند و باج است کنند و اگر آب فوره حاضر باشد بر سرکه و گلاب و آب کرفس دروشن کل طایفه
 و بتوقع تر سندی و دوزخ ترش تسکین دهند و اگر بعد از فصد نیز معاودت کند و قوت قوی باشد دیگر بنفشه زرد و دردم ابارج فیه الکبد دم
 لیسر الکبد و آب کرفس جهاسا فیه بنهند و اگر حرارت عظیم باشد آب انار و دوزخ و غیر آن با قرص کا فوری با قرص طابشیر باید داد و اگر دردت
 در اگر دوزخ صبر کاسنی یا آب غلب الشعلک بدینند و اگر اثر غشیاں بود برقی باری دهند تا بخونی نیاید این بهیمه الله گوید
 که اگر شری حادث از خون صفرای باشد فصد با سلیق کنند و آب الو و آب انار و آب تر سندی بسنجین بنوشانند و اگر طبیعت نرم باشد
 ربی یا آب بهی یا شربت سیب بدینند پس اگر علامات صفرا ظاهر باشد آب انار بن بشکر اسهال آورند و اگر آب لایق شود و شربت
 بسنجین با سبغول بکباب بنوشانند و اگر ساکن نشود قرص کا فور دهند و فضا سباقیه و صحر میه سازند و بدن را با آب غلب الشعلک
 و آب کشند و گنج قدری آرد و هر که طلا کنند و در آب یک بنفشه و نیلوفر دران جوشانیده باشد نشاند این الیاس گوید که اگر مبتدا
 بقصد نکلند خوف غلب بران باشد و بعد از قوت و فصل و هوا خون برآرند بعد متعقیدن از صفر بطبخ فواکرمقوی بسقویا و یا
 بطبخ بلیله زرد و بعلوس خیاشنبه و یا شیره شربت و ترنجبین بر واحد ده درم نمایند و بر صبح آب انار بن بشکر آنداشند هر واحد
 بست درم ترنجبین یا شیره شربت ده درم بنوشانند و یا بر باد و آب هند و آنرا با یا با لیسر یا سبجین ساده یا با الالب هر کدام که باشد
 ده درم بشکر سفیده ده درم بدیند و غذا فوره آب انار شرب یا آب فوره بغیر بادام و اسفغانخ و کوسانند و قرص کا فور یک شغل املار
 بست شغال ایشان را مانع بود طری که گوید که علاج فو قع دومی بقصد و خارج خون بحسب قوت کنند و اما الشیر و سنجین سا
 بنوشند و اقتصاد بر فزورات معمول آب فوره و آب سبب ترش و سرکه و کاهود کاسنی و اسفغانخ و مانندان نمایند و اگر زوال
 دشوار گردد و قوت الحاحت که محل طبیعت باین مطبوخ کنند یک بنفشه زرد و شقی بست درم آکوسی و عدو حباب پنجاه عدد و ترنجبین
 منقح اذیت و حبسی درم ترنجبین شل او نیم کشوت تخم کاسنی برگ غلب الشعلک کشند و شغل قوت سیاه خشک کرده بود
 پنج درم هر جا جوشانیده صاف نموده کصد درم گرفته بیفت درم فلو س خیاشنبه الیه یا دیگر صاف کرده نیم دانهک افلاک شود
 انداخته نیم گرم بنوشند و اگر از این تدبیر زائل نشود و فارورده حادث باشد سفوف کا فور بخوراند تسخیر آن یک نیم گرم تخم کاسنی نیم گرم کشوت

نعم فرخه پروا حدسدم مغنم خفا و غنم بارنگ پروا حدسدم دم نشاسته کثیر اصنع عربی هر واحد یکدم پنج لگان خشیده سفید رنگ است
سدوم بازوی سبز یکدم که در وسط سوج کوفته سیخته سفوف سازند و اگر قرص بزنند بهتر بود و هر روز سدوم با دوا و قیاس کچین سواد
بخورند و غذا که در کوشش تناول نمایند پس هرگاه قاروره او بحالت طبعی بخورند و شری زائل نشود آب کاسنی و آب غنم الشعاب
و آب کشنیز سر و آب انار بخوش گرفته پست بویا آرد آن یک شبانه روز در آن تر کرده برهم زنند تا لزجیت در آن پیدا شود و برهم
بدن ضا نماید و هرگاه که خشک شود اعاده او کنند و یک شبانه روز این عمل کنند بعد از آن در حمام داخل شوند و اگر بان تیر باز نگردد
سرکه گلاب در روغن گل در حمام سال کند که این ضرر زایل شود و از طلهای عجیب این نوع که بعد تنفید بعمل آرند اینست که در آب برگ سب
و آب برگ بنفشه قدری صندل و بوش حل کرده بکار بند این فی الغر یار دیگر و از آن آن نماید و گاهی درین نوع نفیج عذکر در علاج
صداع حار نوشانیده میشود و خضر منین سید که علاج جرش فصد و اسهال صفر ارفق مثل نفیج مسهل با آب انار بن بیلد هست و استعمال
نفیج حلو و حامض و تخمیه مزه آنرا در دماغ و بلویخه و خرفه فرماید و در طعام و نفیج غلات کشیده خشک زبانه کنند و استادان امر
میکرد و بنوشیدن شیره تخم خرفه و تخم خیار هر واحد سدوم شش یکدم در آب را وروده شیرین کرده گیلانی گوید که غنم الشعاب تنها
یا کشنیز ترلان نهند و یا بویا تخم بکند و خرقه مالیده بر آن نهند و باید که آنرا خد اشپای حریفه یا مضه و یا مح و از حمامات و آفتاب
و گرمی آتش پیمیزند و بر بدن او نشاسته صغری طلا نمایند و برگ زیتون یا سبب بخوشانند و سر کرده بر بدن طول سازند
و اگر مریض را این دوا بخوانند نفیج دگر بکند و بویا نری و جین هر واحد و در طباشیر گل سرخ هر واحد نیم درم که فوری که آوا کوفته
آب انار ترش یا آب خیار بزند و گلاب و روغن گل بوضار کش و کشنیز تر با آن و تسکین لبیب نفیج سماقی یا تخم بند ی یا شربت
حصرم یا آب انار ترش یا دوف ترش نموده فصد کنند و خون بمقدار معتدل بر آرد و اگر مع ذلک مرض در زید باشد و قوت قوی بود
فصد از دست و دیگر بکند و خون بمقدار کثیر بر آرد اگر قوت مساعدت کند و یا را الشعیر یا آب انار یا شنی دار بپزند و غذای مناسب
وقت شام و هند و گلاب سر کرده و صندلین و آب کاسنی و کشنیز و آب خرفه و آب حوالی عالم و آب کاجو و آب غنم الشعاب و کالنج
همه با هم چارمینا حاضر باشد طلا کنند و تدبیر هر دم و طب لازم گزینش مال الشعیر و غیره و حریره و عسل از آب سبوس گندم و سکر در روغن
نادام و مانند آن و هند و یامین طبیعت سال الفوا که در تخمین سما الشعیر کنند و اگر بعد از فصد بخورند که حب صبر بخورند و مدت را شعیر
مرکب با لویا شربت بنفشه با مال الفوا که در تخمین نمایند اگر طبیعت قبض باشد و غذا در معده معمول از تخمندی یا لویا زرد و مساق و خود
سازند از لفظی گوید که علاج دومی بعد فصد شرب مال الشعیر و تخمندی یا شربت انار و شربت در و شربت بنفشه است و طلا مالین
و آنچه در علاج ناز فاسی بیاید و در خواص آنکه که صاحب شرا چون جوج احمر بر بدن خود بپوشد صحت یابد و که الباس جالیض کسیکه
غسل کند یا بیکه آفتاب او را زنده باشد از شرا شفا یابد و چون سماق بخوشانند و پس آینه بر شرا طلا کنند از این خبر و موقوفه آفتاب سبب
که در شرا از آنجا زلفط حاخونی یا صفا لوی باشد اول فصد بخت اندام کنند و مطفیات خون و مسلمات صفر بکار بیاورند بعد از این
مصافی خون و بعد برگ شاه پره نیم از غنم الشعاب را ده ششم گل سرخ را ده آب جوس گل نیلوفر یک یا دو آرد صندل سفید تخم کاسنی
غناب کلان آفتابون تخم بادنجوبه هر یک نیم پادشرب در آب تر نموده صبح پنج شش شش عرق کشند شری از آن تولد ناست پنج گول
و بداند که درین صفت مسام و عرق آوردن بجم بسیار مفید است و این چنان بود که از برگ شاه پره و برگ گزنه با آنکه ناخته بخورند
و از چادر بدن را بپوشند و سوازی روز و چنبرن بخورند کاشی و که از بخور گلاب و جین غسل کردن با یکمدان ناخواه و برگ شاه پره و گول
که در سبوس گندم و نمک طعام هر یک یک شست و خوشانیده باشند و باید که شایسته و در روغن گل عظیمه مالند و موجب است و چنبرن

ع
اشک
الطی
و در
نوش
و در
نوش

نوش
نوش

غاریقون تر که گاه سرخ ب سوسن هر یک دو دانگ شخم مخلوط سه درم فستقین و دشت درم افیتون نیم درم هر را باریک ساییده و گندین شتر
 جمه سازند شری ازان سه درم دشت و دوشتر ازان چو زرد و شرب سکنجین زوری امکنند اگر بده و فصل بلغ ازان نماند و ادم بخول نما
 در هر روز و در متب و بخامید این صطک و اناضین آب دین نمایند و اناضین بر روزات معمول بسکه و شکر اقتصاد در زن و اگر این طریق نائل نشود
 و قهوه سفید و قوت قوی باشد مطبوخ افیتون بنوشانند و در شب وقت خواب دو دانگ فستقین ابرج فخر بخوراند و اگر این دوا نیز نائل گردد
 این نفق و صبر بکاشانند بگر نه بر سقوطی سی درم گل سرخ ده درم صطک پنج درم بایران چینی سه درم همه را در ظرف چینی کرده و آب گلاب کاشنی
 مرق و بقدر که بکاز پو سازند اناضین دور و روز در آفتاب بپزند پس هر روز صد درم ازان با سه درم روغن بادام تلخ بنوشند و اگر مرض بالک و جربا
 درین نفق و قدری مقل داخل کنند و فکیده مقداره و روغن گل بنگرم کنند و این بفت روز بنوشند و غذا ران ایام زورات شیرین بار غلظت
 مطبوخ باشد که اگر این تدبیر نائل نشود این سفوف کباب و دیند منسج که آن بکیر نیکباده سه درم مازی سر و درم و پنج مذکور در نوع اول چهار درم
 تخم خجور و پنج درم گل سرخ سه درم و راساییده سه درم بر نهاده بخورند و بالایش بست درم سکنجین زوری بنوشند و استعمال بلبله در زن
 نافست پس اگر چندی ازان ماند در حیات بیتی بنشانند و آب آن بنوشانند و آب ریحان کردان بادام تلخ و آرد ترس ش می در گلاب آردند
 بختی باشند تا آنکه غلیظ گردد و بر وضعیک باقی مانده باشد طلا نمایند بعد ازان ادم به فعل حمام و دکل سبوس کنند و تخم خجور کوفته و مغز او اگر
 فصل او باشد باید کرد و از حجاب تجرد دین نوع کرد و بکوز نائل میکنند تا آنکه درخت سوده طلاء در دست و این مجرب است در آن شایکند
 نیست و دیدم اطباء می شام را که بر این دوا درین نوع امیکه کند و تجربه آن کردم و نیک یافتیم و تجربه ازیں هر دوی نوعی شری ثالث مرکب گردد و از
 رنگ و صورت او ظاهر شود و این هر دو علاج برای او علاج ترکیب دهند و در آن طلعقت نمایند و دیدم شخصی را که شری دومی عارض شد و چو
 شبیه بقرق بود و ازان شرح بکیرد و در استم که این از فیه خط محرت مرض است که اندک آنکه مصل میشو پس طلعقت تدبیر او کرد و درم
 حمام نمود و ازان پاک شد و دیدم که امر شری بجز مودی گرید و دشت او طول کرد و بفصل کردن و چشمه که بیتی نائل شد که گمانی
 و محسوس میشد پس سکنجین عملی دوا و قیام آلتیم شغال تا یکدم و یا بکباب نیم شغال تا یکدم سوده و یا با نیکتعال پودینه ترس
 سوده بپزند و آب کف و صولق شعیر بریدن طلاء کنند و آنچه تجربه کرده شد و درین نوع موافق آمد نیست پودینه و درم طباشیر
 دو درم گل سرخ نیم درم کافوریک قرطاب و آب اندر ترش بخوراند و یا اسبل بر نهاده بپزند و اگر نائل نشود مطبوخ بلبله و لعل که بنوشانند و نیز
 و ابرج قوت دهند و اگر لفع کنند اگر سکنجین باین سفوف بنوشانند **صفت آن** بلبله کاهلی بلبله سیاه هر دو ابرج درم بر سه درم
 بادان و غاریقون هر واحد و درم هر راساییده سه درم با نیم طل بالچین و ده درم شکر سفید بپزند و در پنج روز هر روز را بچین
 اندک اندک بفرمایند تا نیکطل رسد **الطی** که گوید که علاجش بکفند عملی و سکنجین عملی و ترب و غار قنست و طلا آب کفش و بوبرق
 و شیر و طبع سبوس و با بونه کاه گندم و کشند و کرب اکلا و طلا و آرد خجور بست و درین نیت و عمل و اگر گندناهی عالم و آب قنصب
 طلاء کنند **مصنفت خلاصه** و خمره میونسند که سکنجین عملی بنوشند و غذا بفریق دهند و اندک که رگشکی شدن مناسب بود و الشفا
 بالای طعام بسیار نافع آید و اگر اشراف غنیان بود آب گرم و غیره مد کنند تا قیام کرده شود و بعد طبع لازم باید داشت و در حوال احوال نرم
 طبع اولی بود و خجور قی با استعمال الصندره قابضه بکراه قیامی حیض را پیش از پاک شدن منع کرد و روز گرفت بعدیکه در این مرض پیداشت
 اول راد و از خارج بدن کباب بر موی سسل صفرا و ملغم خورد اندک نفع کرد لیکن مرض باقی بود هر گاه سردی و تری خودی زیاده تر شدی و دما
 سخت مغرت کردی و همچو طبع نرم گردیدی بهتر شدی ناگاه پیش از عادت یا حیض او کشود و یا با حمت یافت و طلاء لعلی نیز بچیند و اگر
 هم سودمند نشد و تا یکسال احتیاج حیض و شری میداشت و در هر روز و شب هفت جفت نوبت شرب آب میادی حکیم باین هر دو عمل

نکته

نکته

[illegible]

اگر وقت متعلق باشد بعد از فصل با سلیق و در پهن از غایت عیظ و اقتصاد و در حرارت تا آنکه در انهای او خفشت ظاهر شود و بعد از آن این صفت هر روز در بند برنگین و خشک
 طیاره سیه و کالی تودرس برنج کج درم بایران یعنی در دم شش پاره در دم شکست فیش بر پس بنجد و پیکه بریان حله را با یک ساید و با چوب نیش صبح بر نماز و در وقت
 و غذا سرکه و در حق نمید خشک کجی کرده در دم و در کاه و ناه خفشت گردد و اصول انما صلب باقی مانده و اما زنجار با یک خشش در پنج روز با نهار باطلت یکسکه در کاه
 از آن زایل شود و اما شفا کرات در طریقت باطل شد باقی انان حیت و وقت یافت پس علاج چنانکه این زو یا شرطیم و در کاه کنند و واجب نیست که لبت طه کرات در آن
 در آن در صوابت کرده که با شش و در حق حمام شفا کرات کند یا نوری صدف حله مستلزمه بنیز لرم در آن گرد و در این حالت که برنگین باقی از آن خلط صفت لزم است و در
 او درین حله که است کراتین طهارت برنگین در دم که غایت عیظ و صفت هر یک در دم صیانت متول کاه که در حق در دم سید سال که خبر درم باید با چوب نیش
 بیکر صفت خلط و صفا در آن سر و در طهارت عیظ و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 سر کرده و در آن کاه کنند بعد از آن بر و در طهارت عیظ و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 بی شک زایل او غایت نوع صفت هر یک در دم صیانت متول کاه که در حق در دم سید سال که خبر درم باید با چوب نیش
 و یاد آن سوزن بخنداند از آن خون بسیار و عیظ القوام بر آید و صبح و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 صحت جرب که عیظ لزم صفت هر یک در دم صیانت متول کاه که در حق در دم سید سال که خبر درم باید با چوب نیش
 و جلد را نماند و در غارش که در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 متعلق با شش و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 با در کاه و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 تا کاه غارش زایل شود و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 اگر کاه و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 اوصاف شود و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 بر کاه و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 نیز و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 طیاره سیه و کالی تودرس برنج کج درم بایران یعنی در دم شش پاره در دم شکست فیش بر پس بنجد و پیکه بریان حله را با یک ساید و با چوب نیش صبح بر نماز و در وقت
 و غذا سرکه و در حق نمید خشک کجی کرده در دم و در کاه و ناه خفشت گردد و اصول انما صلب باقی مانده و اما زنجار با یک خشش در پنج روز با نهار باطلت یکسکه در کاه
 از آن زایل شود و اما شفا کرات در طریقت باطل شد باقی انان حیت و وقت یافت پس علاج چنانکه این زو یا شرطیم و در کاه کنند و واجب نیست که لبت طه کرات در آن
 در آن در صوابت کرده که با شش و در حق حمام شفا کرات کند یا نوری صدف حله مستلزمه بنیز لرم در آن گرد و در این حالت که برنگین باقی از آن خلط صفت لزم است و در
 او درین حله که است کراتین طهارت برنگین در دم که غایت عیظ و صفت هر یک در دم صیانت متول کاه که در حق در دم سید سال که خبر درم باید با چوب نیش
 بیکر صفت خلط و صفا در آن سر و در طهارت عیظ و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 سر کرده و در آن کاه کنند بعد از آن بر و در طهارت عیظ و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 بی شک زایل او غایت نوع صفت هر یک در دم صیانت متول کاه که در حق در دم سید سال که خبر درم باید با چوب نیش

خانم داب

در غرض این جرب حادث شود و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 در کاه و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 چیزی نماید که آن سیه و کالی تودرس برنج کج درم بایران یعنی در دم شش پاره در دم شکست فیش بر پس بنجد و پیکه بریان حله را با یک ساید و با چوب نیش صبح بر نماز و در وقت
 و غذا سرکه و در حق نمید خشک کجی کرده در دم و در کاه و ناه خفشت گردد و اصول انما صلب باقی مانده و اما زنجار با یک خشش در پنج روز با نهار باطلت یکسکه در کاه
 از آن زایل شود و اما شفا کرات در طریقت باطل شد باقی انان حیت و وقت یافت پس علاج چنانکه این زو یا شرطیم و در کاه کنند و واجب نیست که لبت طه کرات در آن
 در آن در صوابت کرده که با شش و در حق حمام شفا کرات کند یا نوری صدف حله مستلزمه بنیز لرم در آن گرد و در این حالت که برنگین باقی از آن خلط صفت لزم است و در
 او درین حله که است کراتین طهارت برنگین در دم که غایت عیظ و صفت هر یک در دم صیانت متول کاه که در حق در دم سید سال که خبر درم باید با چوب نیش
 بیکر صفت خلط و صفا در آن سر و در طهارت عیظ و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 سر کرده و در آن کاه کنند بعد از آن بر و در طهارت عیظ و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد و در صیانت متول کاه که در حق و در دم و در حق شش و در کراتین غارش زایل گردد
 بی شک زایل او غایت نوع صفت هر یک در دم صیانت متول کاه که در حق در دم سید سال که خبر درم باید با چوب نیش

سورخهای کوچکند پس رنگه پرغایان بچان پس در قاعه جانیست که بچن رنگه درین بگنارین با بگنارست که از سر گریزند این نوع سفید را این قول قصص که در وقت که بعد
نوال این مرض در درین وقت مطلق نباید داشت بگویند چنانچه خاصه بگویند بعد از حکایت کرده که صاحب سفید شده در او تمام در و حال اصولی که در وقت که این مرض
در کار گرفته شده و در سر بر سر میگذراند پس جانیست معلوم که در آن محتاج به شفت است و آن مرد را تمام جوده بر او تمام و اصرار بقصد بر او افتاده باشد که بعد
وقتیه سر او در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
آنها ظاهر شود بعد آن تا نیمه هر طرفه در واضح متفرق شوند تا از آن در و با شیب بر و در بر او تمام و اصرار بقصد بر او افتاده باشد که بعد
معمود و گاهی برای آن این بعد از این زمان در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
تا آنکه سر کفانی شود در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
صورت است بر او تمام و اصرار بقصد بر او افتاده باشد که بعد وقتیه سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
و جانیست که در وقت که درین نوع سفید در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
که در زمان که در وقت که درین نوع سفید در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
کنند و در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
آب طبعی شش شش طبعی در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
او در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
لیکن کتابی ننهد اما هم چنین برای آن مرض او را کتاب شش شش در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
تحلیل آن و در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
خطی و در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
انک در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
بعد از آن وقت در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
زنگه آن در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
ترک نماید و متعین گردد و در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
صحت یافتند این ایلیاس سینه سید که در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
بمزدار و در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
طالعانه در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
همان قول در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
هر واحد در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
برای و در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این
آنست که در و در فانی این وقت یافت و مطلق سفید صورت بود پس این سفید را بگویند که بچان است و در استعمال آن قایلین آن بعد موی ایچید کند تا با این

نوعه ای که در وقت که این مرض

در سرکه ساید و یا در فاس و عسل و کذا آب قطره و بان دست آن و یا آب برگ سیم و یا برگ مار سنگا و یا آب برگ کاه بنبراید که در وقت بخت شکل می رود بنماد و یا سگاسی
و یا بوق در آب بزل فاس مانند که در گذارد و یا در دود و علاجه شش و علاج هر یک که در بعد قصد هفت اندام و یا با سلیق چرب حساب باشد و تقصیر مبلوغ انقباض و یا شام
کنند و یا هیچ چند در بخت هضم کباب در دود و شام و کذا القیح بر انداخته بشیر با شربت عذاب تا چون در نوشیدن از انقباض است و علاجه تیره چون عطای سوسلا
خامیه و یا یک در پیش از طلاء و یا چوب پانه و یا از جوی می بخارند که چون فاس را لان بر آید که کندی سیه کند قدری گرفته بدست و در کوه ریوض و یا کچا کنند و در دانه و نا
گیاس چینی کنند و یا در شربت و یا در آب سب که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
در برص ساه و یا لیدن نافع و بعد از عل قوبا و یا در دود و یا در طلاء کنند تا کوه و کنگر و یا کز که در بادیه و یا شوش قنایه که در کمر که در بدین معنی حادی خنده کاه گوشت فاس را کوه
بعد بر صمغ صندبا و یا نماندن در حوض است و یا در دود قوبا یا شسته خرافه صمغ کحل یا با سلیق کنند و از زن باشد و در وصف کفایه کشاید و یا بنفشه سودا یا مطبوخ
انقباض نفع و داده تقصیر میسر سودا و حب لاج و در مطبوخ انقباض غار و قنایه صمغ کحل یا با سلیق کنند و یا در کمر که در بدین معنی حادی خنده کاه گوشت فاس را کوه
با این حرق نیز مفید است شام و نیم تا سرکه برگ که در کفایت و حب و کحل کجاین در قنایه کاه گوشت فاس را کوه و کوه و انقباض هر یک که در بدست قوبا در شام و یا کوه
سید و قوبا در شام و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
عرق کشنده شربتی از قنایه است قوبا با شربت عذاب سب که در قنایه گوشت فاس را کوه و کنگر و یا کز که در بادیه و یا شوش قنایه که در کمر که در بدین معنی حادی خنده کاه گوشت فاس را کوه
آب و یا در شام و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
در جع طلاء و یا در قنایه صمغ کحل یا با سلیق کنند و یا در کمر که در بدین معنی حادی خنده کاه گوشت فاس را کوه و کوه و انقباض هر یک که در بدست قوبا در شام و یا کوه
بسرکه و در طلاء و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
سود که در کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
و چست تر و کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
غلیظ که در دود و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
کوفته که در کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
و کحل که در کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
و کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
از ماد است استعمال آب برگ سیم که در دود و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
برای غفلت که در کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
طلاء نماید و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
اول که در کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
فراتر از این و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
یکسب که در کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
حب قوبا که در کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا
چرا که در کاه و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا

نیز در شام و یا در آب سب که در طلاء کنند که در خواست شیرین و طلاء کنند که در وضع آن انقباض است و در دست و یا کاه و توبی که در کفایت ترست و است قوبا

تورکمن

[illegible]

خطا ملیدن باغاصیت مجرب نوشته اند و میگردد سیاه پنج دردم گرفته کبر تا جمل باخوردن جدام را در ابتدا وقت کند که باج صحت خشک و دیگر کوک نهری برزند
تا آنکه هرگز در دوشوای او نباشد که فادر به جدام است چون بزیست و نمک بخوردن نیز برای جدام ترایق نوشته اند و دیگر براده کرم با آب و دینا نهری در دم
تا آنکه کامل بخورند جدام را از اکل کنند و دیگر بر تن خود قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند با آب کهنه و جدام را با کهنه بشوین و در ابتدا جدام را
عظیم بخشد و بعضی محل شمشیر در دم در هر یک یک از دوزن مغر قوی است در دم و با آب کهنه و دیگر بر تن خود قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند با آب کهنه و جدام را
قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند با آب کهنه و دیگر بر تن خود قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند با آب کهنه و جدام را
در آب و دینا نهری حل کرده بر بدن بطریق سازند و ساعت در آفتاب بنشیند تا خوب عرق آید پس با بره بپوشانند و دیگر بر تن خود قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند
صورت بدست در دشت محل شمشیر بن شب بنیسانند و صبح کرم کرده صوره را ببالند و یک در صبح و جلاب شیرین کده بر نشانیان بنشیند و همچنین هفت روز بخورند
استعمال کنند که هر دم رافع عظیم در دشتا برسان خراست و دیگر نوم بری یاستانی با چاشنی شغال عمل کنند گفته اند تا هفت روز بخورند
نفع عجیب و دیگر شرب و طلالی خوان و کدو خضص کنی و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
خوردن کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
بشیرین کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
کمی بیشتر بخورند کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند با آب کهنه و دیگر بر تن خود قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند
جدام است که کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
بر بدن قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند با آب کهنه و دیگر بر تن خود قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند
سی درم پوست بلبله آینه پیچ و در واحد است درم شش هندی و نیم درم گلابی بنابر وزن اسهال و یونجه پیچ درم یک و نیم درم کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
چرب کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
سدر صحن عربی در درم سیاه و یک درم کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
برهیز از شرب قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند با آب کهنه و دیگر بر تن خود قوی و تخم انقبون در هر صبح بخورند
چرا کنند و سمانه سم الفار گوشت که در کمال غایت سیاه شود و پس جدام را بخل سیاه بنده و هر روز یک حب در مسکه کا و آینه پیچ و دهنه تا سه روز بخورند
فدا و در دینا نهری غرق نمایند و در وقت استحکام جدام کما را به بلبله سیاه پوست بلبله نود انقبون در هر یک پنج خوروا و در دینا نهری غرق نمایند و در وقت
هر روز یک کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
منقول برگ شمشیر بن شب بنیسانند و صبح کرم کرده صوره را ببالند و یک در صبح و جلاب شیرین کده بر نشانیان بنشیند و همچنین هفت روز بخورند
نیم باخوردن کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
چندین گل بنفشه برگ کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
نیم باخوردن کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند و کدو عصاره در اسیدین تا پنجاه روز بخورند
موی خنثی هر یک و دینا نهری غرق نمایند و در وقت استحکام جدام کما را به بلبله سیاه پوست بلبله نود انقبون در هر یک پنج خوروا و در دینا نهری غرق نمایند

